

دو سیستم قضایی در یک منطقه :

رابطه ی میان دیوان دادگستری اتحادیه ی اروپا و دیوان

اروپایی حقوق بشر

مقدمه

حمایت از حقوق بنیادین بشر در چارچوب اتحادیه ی اروپا امری پیچیده و چندلایه است. از طرفی محاکم داخلی دول عضو به عنوان نزدیک ترین نهاد جهت رسیدگی به دعاوی حقوق بشری ایفاگر نقش موثری هستند و از طرفی دیوان اروپایی حقوق بشر^۱ در چارچوب کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین^۲، که در استراسبورگ به منظور حمایت از حقوق بشر تشکیل شده، طی سالها فعالیت با موفقیت به تداوم رسالت خود در این زمینه جامه ی عمل پوشانده است. در همین راستا دیوان دادگستری اتحادیه ی اروپا^۳ نیز، مرجعی است که هرچند در آغاز با هدف وحدت بازار و تحقق همگرایی اقتصادی در اتحادیه پا به عرصه ی وجود نهاد، لیکن در گذر سالها فعالیت، جهت حفظ موقعیت هژمونیک خود و نیز تداوم برتری حقوق اتحادیه ناگزیر از گشاده دستی در پذیرش دعاوی حقوق بشری شد به قسمی که حتی آزادی های بنیادین اقتصادی را جهت احترام به حقوق بنیادین بشر، که در قامت اصول کلی حقوق اتحادیه ظاهر شده بود، تعدیل نمود. تفسیر معاهدات حقوق بشری به عنوان یکی از کارکردهای اصلی این نهاد از یک سو و رسیدگی به دعاوی متضمن حمایت از حقوق بشر از دیگر سو، به تدریج هویتی تازه برای دیوان تعریف نمود. به نحوی که امروزه در رسیدگی چند سطحی به دعاوی حقوق بشر دیوان دادگستری به موازات دیوان اروپایی منشا اثر می باشد. چنین وضعیتی مستلزم رابطه ای هماهنگ و مبتنی بر همکاری میان این دو محکمه است. هرچند عدم الحاق اتحادیه به کنوانسیون در پی صدور نظریه ی ۲/۱۳ دیوان و تمایل این نهاد به حفظ خودمختاری و گردن نهادن به تبعات الحاق از یک سو و رویگردانی تدریجی دیوان دادگستری از کنوانسیون و در پی آن اقبال نسبت به منشور اروپایی حقوق بنیادین، از سوی دیگر مسیر ارتباط موفق را ناهموار می سازد. در این مقاله به چالش ها و گفتمان قضایی میان این دو نهاد خواهیم پرداخت. مسئله ای که هرچند با پیچیدگی های بسیار روبروست، اما جهت حمایت از ارزشی مشترک که همانا حمایت از حقوق بنیادین بشر است، نیل به همگرایی در آراء امری ناگزیر خواهد بود.

۱. رابطه ی میان دو محکمه ی اروپایی

در تبیین رابطه ی میان این دو نهاد ناگزیریم به نقاط اشتراک و افتراق آن ها نظر کنیم. دیوان دادگستری و دیوان اروپایی هر دو محاکمی فرامرزی و بین المللی با صلاحیت اجباری می باشند. این محاکم پا به عرصه ی وجود نهادند تا به اعمال کنترل قضایی خارجی بر عملکرد دول عضو مبادرت نمایند. در عین حال این دو مرجع ماهیت، ماموریت و رویکردی متفاوت دارند. امری که می توان واگرایی در رویه ی این دو محکمه را به آن منتسب دانست.^۴

دیوان اروپایی برآمده از کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین، جهت تضمین احترام به حقوق بشر ایجاد شد. ماده ی ۳۲ کنوانسیون مبین آن بود که «صلاحیت این نهاد باید نسبت به تمام مسائل مرتبط با تفسیر و اجرای کنوانسیون و پروتکل های مربوطه گسترش یابد». حال آنکه دیوان دادگستری اساساً یک

¹ European Court of Human Rights

² European Convention on Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms

³ European Court of Justice

⁴ Dean.Spielmann . "The Judicial Dialogue between the European Court of Justice and the European Court of Human Rights or how to remain good neighbors after the Opinion 2/13", Brussels , (2017) :1.

محکمه حقوق بشری نبود، بلکه رسالت این نهاد تفسیر و اجرای معاهدات اتحادیه و هدفش همگرایی اقتصادی اروپایی بود.

دادگاه استراسبورگ بر اعمال حداقل حمایت از حقوق بشر در ۴۷ کشور عضو نظر دارد و فارغ از هماهنگ سازی سیستم های متنوع حمایت از حقوق بشر که در سطح ملی توسعه یافته اند، در پی تضمین یک مبنای مشترک است. از اینرو آرائی که این محکمه در پی نقض یک یا چند حق تضمین شده در کنوانسیون صادر می نماید، بر دول مسئول تعهدی حقوقی مبنی بر انجام اقدامات فردی یا جمعی در جهت پایان بخشیدن به وضعیت ناسازگار موجود، تحمیل می نماید. مداخله این محکمه در هر پرونده تنها زمانی صورت می پذیرد که خواهان دعوا، پیش تر تمامی راه های رسیدگی داخلی جهت جبران خسارت وارده را پیموده باشد. به این لحاظ محاکم قانون اساسی داخلی باید قبلاً مسائل مرتبط با حقوق بنیادین مطروحه در دعوای مذکور را بررسی نموده باشند.

اما دیوان دادگستری که در قامت دادگاه عالی اتحادیه ی اروپا جهت تضمین تفوق قوانین اتحادیه ظاهر می شود، بیش از تضمین حداقل حمایت از حقوق بشر، بر وحدت قوانین اتحادیه که مبتنی بر اصل برابری دولت های عضو می باشد، نظر دارد. امری که مبین اهمیت اصل اعتماد متقابل حقوق اتحادیه است. چنانکه بیان شد عملکرد دیوان در بدو تاسیس ناظر بر تضمین حقوق و تعهدات اقتصادی بود، بی آنکه یک رژیم صریح و جامع حمایت از حقوق بشر باشد. به همین سبب به نظر می رسد که حمایت از حقوق بنیادین از منظر حقوق اتحادیه امریست جهت نیل به اهداف معاهدات. رای دیوان در قضیه ی ملونی^۵ و نظریه ی ۲/۱۳ دیوان حاکی از آنست که از منظر این نهاد حمایت از حقوق بنیادین تنها تا جایی صورت می پذیرد که وحدت و تاثیر گذاری قوانین اتحادیه تضعیف نشود؛ در حالیکه ویژگی ذاتی حقوق بشر درنوردیدن مرزهای ملی و فراملی نظم های حقوقی با بنا نهادن اصول وضوابط مشترک تفسیر می باشد.^۶

از بررسی رویه ی کیفری دیوان نیز چنین برمی آید که این نهاد در راستای حفظ خودمختاری و تاثیر گذاری اقدامات اتحادیه به رویگردانی از رویه ی استراسبورگ حتی در ارتباط با ضوابط حقوق بشری برآمده از کنوانسیون اصرار می ورزد.^۷ دیوان در توجیه این رویکرد به «ویژگی های خاص قوانین اتحادیه» تکیه می کند، امری که در نهایت حقوق بنیادین را درچارچوب حقوق اتحادیه به گونه ای متفاوت متجلی می سازد.^۸ این امر مستلزم آنست که یافته های دیوان دادگستری در ارتباط با قوانین اتحادیه توسط دیوان اروپایی به چالش کشیده نشود.^۹ این موضوع در مورد حقوق بنیادین برآمده از رویه ی دیوان نیز صادق است. به همین سبب تفاوت در تعاریف منشور از حقوق فردی با حقوق مشابه در کنوانسیون دور از انتظار نخواهد بود.^{۱۰} از اینرو درمی یابیم که حمایت از حقوق بنیادین در اتحادیه به سبب رابطه ی خاص میان نظم حقوقی اتحادیه برآمده از منشور و سیستم حمایتی کنوانسیون و به تبع آن رابطه ی میان دو محکمه، موقعیتی پیچیده دارد.

^۵ CJEU, Case C-399/11, (2013) Stefano Melloni v. Ministerio Fiscal.

^۶ Spielmann "The Judicial Dialogue between the European Court of Justice and the European Court of Human Rights or how to remain good neighbors after the Opinion 2/13: 4.

^۷ Steve Peers, "The CJEU and the EU's Accession to the ECHR: a clear and present danger to human rights protection", EU Law Analysis.

^۸ نظریه ی ۲/۱۳ دیوان در ارتباط با موافقت نامه ی الحاق به کنوانسیون، پاراگراف ۱۷۰ و ۱۷۶

^۹ همان، پاراگراف ۱۸۳-۱۸۶

^{۱۰} Alexandros I. Kargopoulos, "ECHR and the CJEU Competing, Overlapping or Supplementary Competencies?", accessed January 2015, doi: 10.30709/eurocim-2015-012, p.10

البته دیوان اروپایی حقوق بشر به دفعات اعلام کرده است که اصول زیربنایی کنوانسیون نمی تواند در خلاء تفسیر و اجرا شود.^{۱۱} همچنین وجود اسناد حقوق بشری متعدد اروپایی و بین المللی فی نفسه چالشی بر آینده ی بلند مدت مکانیسم کنوانسیون به شمار نمی آید. هرچند تنوع اسناد و مکانیسم ها خطر تفسیرهای متعدد از موضوع واحد و مشابه قواعد حقوق بشری را در پی دارد و این امر می تواند منجر به تعهدات متعارض برای دولتها ذیل مکانیسم های گوناگون حقوق بین الملل شود. این موضوع خود می تواند زمینه ساز تضعیف اعتبار مکانیسم کنوانسیون شود چنانچه کنوانسیون به گونه ای ناهماهنگ با تعهدات برآمده از سایر معاهدات دولتها تفسیر شود.^{۱۲}

مقایسه ی میان عملکرد دو دیوان از این حقیقت پرده برمی دارد که هرچند موضوعاتی که این دو محکمه با آن سروکار دارند تاحدی مشابه می باشند اما رویکرد این دو نهاد گاه بسیار متفاوت است. این موضوع را شاید بتوانیم با اشاره به پیشینه ی اقتصادی اتحادیه ی اروپا در مقایسه با سبقه ی حقوق بشری کنوانسیون تشریح نماییم.

۱-۱. مبانی ارتباط نهادی میان کنوانسیون و نظم حقوقی اتحادیه ی اروپا

چنانکه می دانیم آن هنگام که جامعه ی اقتصادی اروپا پا به عرصه ی وجود نهاد، حقوق بشر در صدر دغدغه های پدران موسس جامعه نبود. ماده ی ۲ موافقتنامه ی جامعه ی اقتصادی اروپا به وضوح مبین تمرکز بر همکاری اقتصادی بود، چنانکه بیان می داشت: « هدف جامعه ارتقاء توسعه ی هماهنگ فعالیت های اقتصادی و گسترش مستمر و متعادل، افزایش ثبات و سطح بالای اقتصادی است ». در نتیجه اشتیاق اندک به اعمال ضوابط حقوق بشر در نخستین پرونده هایی که دیوان به آن ها رسیدگی می نمود، قابل ملاحظه بود. پرونده هایی نظیر استورک^{۱۳}، گیتلینگ و اسگارلاتا که این محکمه در رسیدگی به آنها بر اعمال ضوابط حقوق بشری چشم فرو بست. زیرا در هیچ یک از معاهدات موسس به مقوله حقوق بشر وقعی نهاده نشده بود.

اما این رویکرد در گذر زمان دستخوش تغییراتی شد. کشورهای عضو اتحادیه که تکیه بر قوانین برآمده از سنت های قانون اساسی داشتند بر آن شدند که چگونه سازمانی چنین قدرتمند به محدودیت های حقوقی خاصی همچون رعایت ضوابط حقوق بشر ملتزم نیست. چنین شد که برخی محاکم قانون اساسی این حق را برای خود محفوظ انگاشتند که آن دسته از قوانین جامعه را که در انطباق با قوانین اساسی ملی خود نمی بینند، غیر قابل اجرا بشمارند.^{۱۴} این چنین رویکردی از سوی دول عضو برتری و اتحاد قوانین جامعه را زیر سوال برده، تضعیف می نمود. از این رو دیوان بر آن شد که جهت حفظ تفوق جایگاه قوانین اتحادیه نسبت به قوانین داخلی در رابطه با مسائل حقوق بشر، گشاده دستی نموده، پذیرای آن دعاوی باشد. تغییر موضع دیوان از زمان رسیدگی به پرونده Nold II^{۱۵} به وضوح آشکار شد. در این رای دیوان اعلام نمود: « آن چنان که دیوان بیان می دارد، حقوق بنیادین در مرکز اصول کلی حقوقی قرار می گیرد که توجه به آن امری تضمین شده می باشد ».

^{۱۱} برای مثال:

ECtHr [GC] 18 December 1996, Loizidou v. Turkey (merits), appl.no.15318/89, para.43

^{۱۲} Martin. Kuijer "The Challenging Relationship between the European Convention on Human Rights and the EU Legal Order: Consequences of Delayed Accession", The International Journal of Human Rights (2020): 998.

^{۱۳} Case 1/58 /Stork v High Authority [1959] ECR 17; Joined Cases 36/37/38 and 40/59, Geitling v High Authority [1960] ECR 423 and Case 40/64, Sgarlata v Commission [1965] ECR 215

^{۱۴} مشهورترین پرونده در این زمینه رای Solange بود:

Bundesverfassungsgericht:[1974]2CMLR 540.

^{۱۵} Case 4/37, Nold II [1974] ECR 508, para13.

در آن زمان جامعه ی اروپایی مجموعه قوانین حقوق بشری از آن خود نداشت ، لذا به دنبال دریافت الهاماتی از منابعی دیگر بود . محکمه ی لوکزامبورگ در این هنگام « سنت های مشترک میان قوانین اساسی دول عضو » و « معاهدات بین المللی حامی حقوق بشر » را که کشورهای عضو در آن همکاری داشته یا از جمله امضاکنندگان آن معاهدات بودند را به عنوان منابع قابل ارجاع مورد شناسایی قرار داد^{۱۶}.

از این طریق یک ارتباط نهادی منحصر به فرد با کنوانسیون حمایت از حقوق بشر که متعلق به شورای اروپا بود ، برقرار نمود . این رویه و به دنبال آن برقراری ارتباط میان کنوانسیون و نظم حقوقی جوامع اروپایی بعدا در معاهده ی ماستریخت ۱۹۹۲ تجلی یافت^{۱۷} . در ادامه آنچه که می توانست مقوم این ارتباط نهادی به شمار می آید ، الحاق اتحادیه به کنوانسیون بود که متاسفانه پیرو نظریه ۲/۱۳ دیوان این مطلوب محقق نگردید .

۱-۲. صلاحیت های دیوان دادگستری اتحادیه ی اروپا و دیوان اروپایی حقوق بشر

چنانکه بیان شد دیوان دادگستری با هدف تقویت همگرایی اقتصادی و بازار مشترک اروپایی ایجاد شد . نظراین نهاد که عالی ترین مرجع قضایی اتحادیه ی اروپاست ، حکم فصل الخطاب در مورد موضوعات مرتبط با حقوق اتحادیه را دارد و از این طریق اجرای یکسان قوانین اتحادیه را تضمین می کند . این نهاد نه تنها بایستی اجرا و تفسیر درست معاهدات ، بلکه تمام قوانین اتحادیه از جمله قواعد ثانویه و اصول کلی نانوشته را تضمین نماید و صلاحیت این محکمه محدود به حقوق اتحادیه ی اروپاست^{۱۸}.

لذا از آنجا که نقش دیوان بررسی اعمال حقوق اتحادیه در بین موسسات اتحادیه و کشورهای عضو می باشد ، افراد خصوصی ، شرکت ها و سازمان ها می توانند در ارتباط با نقض حقوقشان توسط نهاد های اتحادیه و یا کشورهای عضو اتحادیه نزد دیوان طرح دعوا نمایند ، همچنان که دول عضو و کمیسیون اروپایی نیز چنین اختیاری دارند . زمانی که یک دولت در انجام تعهداتش ذیل حقوق اتحادیه قصور ورزیده باشد کمیسیون از دیوان تقاضای صدور دستوری مبنی بر اصلاح آن عمل یا جریمه ی دولت خاطی می نماید .

علاوه بر موارد فوق ، دیوان در مقام ارائه ی تفسیر و اعلام نظر در خصوص مواد معاهدات و مصوبات نهادهای اتحادیه و معاهدات اتحادیه می باشد . لذا ممکن است محاکم داخلی در زمان رسیدگی به یک پرونده از دیوان تقاضای ارائه ی تفسیری از قوانین و معاهدات داشته باشند . در این موارد که ظاهرا رسیدگی اولیه و در حکم مقدماتی تلقی می شود ، به لحاظ دقت و اهمیت موضوع ، نظر دیوان لازم الاجرا تلقی می شود ، همچنان که در رسیدگی به دعاوی نیز لازم الاجراست . همچنین هر یک از اعضا ، کمیسیون و افراد خصوصی می توانند از دیوان درخواست ابطال حقوق اتحادیه که ناقض حقوق بشر یا معاهدات اتحادیه باشند را بنمایند .

^{۱۶} نگاه کنید به :

Case 36/75 , Rutili[1975]ECR 1219 ; Case 149/77, Defrenne v Sabena[1978]ECR 1365 ;Case 44/79,Hauer v Land Rheinland-Pfalz[1979]ECR 3727 and Case155/79 , A.M. & S.[1982] ECR 1575.

^{۱۷} ماده ی F پیمان ماستریخت که بعدا در ماده ی ۶ معاهده ی اتحادیه ی اروپا منعکس شد ، بیان می داشت : «حقوق بنیادین باید محترم شمرده شوند ، آنچنان که در کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین آمده است .»

^{۱۸} رحمت الله فرخی ، محمد حسین رضوانی قوام آبادی و سیدقاسم زمانی ، « نقش دیوان اروپایی دادگستری در توسعه ی وحدت حقوقی اتحادیه ی اروپا » ، فصلنامه ی پژوهش حقوق عمومی ، سال هفدهم ، شماره ۴۹ ، زمستان ۱۳۹۴ ، ص ۶۰.

دیوان اروپایی حقوق بشر نیز که در سال ۱۹۵۹ به ابتکار شورای اروپا پایه گذاری شد، راسا به شکایات وارده علیه نقض حقوق و آزادی های مصرح در کنوانسیون اروپایی توسط یکی از دول عضو کنوانسیون، می پردازد. لذا در رسیدگی های این محکمه نیازی نیست که خواهان (شامل فرد، گروهی از افراد یا NGO) شهروند یکی از دول عضو باشند. آنچه در اعمال صلاحیت این نهاد حایز اهمیت است، نقض کنوانسیون توسط یکی از دول عضو می باشد که عملکردش مستقیماً منجر به نقض حق خواهان شده باشد. البته لازم است که قربانی مستقیم نقض حق مذکور پیش از مراجعه به دیوان اروپایی حقوق بشر تمام طرق رسیدگی داخلی را پیموده باشد و ظرف ۶ ماه از زمان صدور رای عالی ترین محکمه ی کشور رسیدگی کننده، طرح دعوا نماید (برخلاف رسیدگی در دیوان دادگستری که افراد می توانند فارغ از لزوم طرح دعوا در سطح داخلی، مستقیماً نزد دیوان دادگستری اقامه دعوا نمایند). این نهاد در رسیدگی به چنین تخلفاتی می تواند محکمه ی داخلی را به پرداخت غرامت محکوم نماید ولی نمی تواند تصمیمات ملی یا قوانین داخلی را از اثر بیاندازد.

به علاوه بر اساس پروتکل شماره ی ۱۶ کنوانسیون، دیوان اروپایی صلاحیت مشورتی نیز دارد. به این معنا که محاکم عالی داخلی دول عضو می توانند در ارتباط با تفسیر کنوانسیون و پروتکل های مربوطه از دیوان اروپایی تقاضای صدور رای مشورتی نمایند.

لذا در عمل شاهد حضور فعال و پررنگ دو محکمه ی قدرتمندی هستیم که به موازات هم داعیه ی حمایت از حقوق بنیادین بشر را دارند. یکی را رسالتش اینگونه افتضا می کند و دیگری جهت بقا و نیل به غایات اصلی خود ناگزیر از تضمین چنین حمایتی است. امری که گاه بستری می شود برای صدور آراء متفاوت در موضوعات مشابه و گاه حکایت از همکاری ناگزیر این دو محکمه دارد، از اینرو زمانی با صلاحیت های متزاحم این دو نهاد مواجهیم و زمانی دیگر صلاحیت مکمل آن ها می تواند نوید دهنده ی هم زیستی مسالمت آمیز آنها باشد. هر چند تلاش کلی این دو مرجع بر آنست که رابطه ای هماهنگ و مبتنی بر همکاری را توسعه دهند^{۱۹}. رابطه ای که نه در یک بستر سازمانی بلکه بصورت غیررسمی بر مبنای فرضیه ی حمایت برابر از حقوق بشر و یک تعهد حقوقی انتزاعی بر دیوان در جهت تبعیت از رویه ی دیوان اروپایی حقوق بشر می باشد^{۲۰}.

حقوق بنیادین به شکلی که در کنوانسیون بیان و تضمین شده است، یکی از اصول کلی حقوقی اتحادیه به شمار می رود و علی رغم اینکه کنوانسیون هنوز رسماً در زمره ی قوانین اتحادیه به شمار نمی رود، بند ۳ ماده ی ۵۲ منشور نیز حاکی از تعهد دیوان به پیروی از استانداردهای کنوانسیون در رویه ی دیوان اروپایی می باشد. با این حال چنانکه پیش تر نیز اشاره شد، ادراک متفاوت این دو محکمه از حقوق بشر، در پاره ای موارد همچون حوزه ی مسائل کیفری منجر به رویگردانی دادگاه لوکزامبورگ از رویه ی استراسبورگ می شود. دیوان که قاطعانه در پی حمایت از ویژگی های خاص قوانین اتحادیه می باشد، مجرای پیش روی دیوان اروپایی جهت زیر سوال بردن

¹⁹ Christian Timmermans, "Will the accession of the EU to the European Convention of Human Rights fundamentally change the relationship between the Luxembourg and Strasbourg Courts?" *Judicial Cooperation in Private Law*, European University Institute, (2013): 1_2.

²⁰ Alexandros .I.Kargopoulos, "The Presumption of equivalent protection rebutted: The right to a fair trial in criminal proceedings in the ECHR and EU law" in Konstantin Dzehtsiarou and others(eds.), *Human Rights Law in Europa: the influence, overlaps and contradictions of the EU and ECHR*, Routledge research in human rights law (2014): 104.

یافته های دیوان باز نمی گذارد. این امر طبیعتاً ناظر به حوزه ی حمایت از حقوق بنیادین نیز می شود، امری که منجر به ارائه ی تفاسیر متفاوت از حقوق فردی می شود^{۲۱}.

به علاوه بحث اعتماد متقابل در حیطه ی آزادی، عدالت و امنیت نیز از جمله مواردی است که دیوان در جهت تقویت همگرایی از رهگذر عدم لزوم بررسی تطابق عملکرد دولت های عضو با حقوق بنیادین توسط یکدیگر، به آن ملتزم می باشد. به طور مثال دیوان اعلام کرده است که نقض تضمینات رسیدگی عادلانه نمی تواند بستری جهت انکار اعمال قرار بازداشت اروپایی به شمار رود^{۲۲}، حال آنکه در پرونده های مشابه، دیوان اروپایی حقوق بشر نگاهی دیگر به چنین مواردی دارد. چنانکه نقض ماده ی ۶ کنوانسیون را به مثابه رویگردانی از عدالت قلمداد می نماید^{۲۳}.

به این ترتیب یکی از پیش فرض های اعتماد متقابل اینست که به محض آنکه ضابطه ای مناسب از طریق اقدام ثانویه ی اتحادیه و منشور حمایت از حقوق بنیادین بنا نهاده شد، هیچ نقض دیگری جهت نیل به ضابطه ی عالی تری از حمایت مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. فارغ از آنکه دیوان اروپایی حقوق بشر چگونه چنین امری را تعریف کرده باشد، یا اینکه دیگر اسناد بین المللی در این زمینه چه مقرره ای داشته باشند. دیوان بر آنست که هیچ امری نباید مخالف تفوق و تاثیرگذاری قوانین اتحادیه باشد^{۲۴}. در این رابطه می توان از پرونده ی ملونی یاد کرد که علی رغم تاکید ماده ی ۵۳ منشور^{۲۵} به التزام به حقوق بنیادین، دیوان با پافشاری بر اولویت قوانین اتحادیه و نگاهی بسیار محدود به مقوله ی دادرسی عادلانه^{۲۶}، نظر به آن داشت که دادگاه اجرا کننده قرار دستگیری اروپایی نمی تواند جهت حمایت از حقوق بنیادین از اجرای قرار سرباز زند^{۲۷}.

به نظر می رسد اولویت دیوان تقدم، وحدت و اثربخشی قوانین اتحادیه است، تا آنجا که در صورت لزوم بر حقوق بنیادین چشم فرو می بندد. از سوی دیگر بند ۱ ماده ۵۲ منشور که از آن به عنوان کاتالوگ حقوق بشری اتحادیه اروپا یاد می شود، هندسه ای متفاوت در حمایت از حقوق بنیادین ترسیم می نماید. تفسیر این ماده حاکی از تمیز میان حقوق «مطلق»^{۲۸} و «واجد شرایط»^{۲۹} است. امری که به قانونگذاران مجوز می دهد در صورت لزوم محدودیت هایی برای این حقوق پیش بینی نمایند تا اهداف اتحادیه ناظر بر امنیت و کارآمدی تامین شود^{۳۰}.

از اینرو به نظر می رسد بند ۱ ماده ۵۲ منشور تخطی از حمایت از حقوق بنیادین را به خوبی توجیه می کند، امری که شاید از منظر رویه ی استراسبورگ نیز مقوله ای «ضروری» در یک جامعه ی دموکراتیک، قلمداد شود.

^{۲۱} نظریه ی ۲/۱۳ دیوان دادگستری اتحادیه ی اروپا، پاراگراف ۱۸۶-۱۸۳

^{۲۲} Case Melloni, paras 38,44,46,63. CJEU C-261/09 Mantello [2010] ECR I-11477, para 37.

^{۲۳} ECtHR, Soering v. UK, no14038/88, Series A_161, para113; ECtHR, Al-Saadoon and Mufdhi v. UK, no61498/08,2010, para149.

^{۲۴} CJEU, Opinion of Advocate General Bot, C-399/11, Stefano Melloni v. Ministero Fiscal, paras 124-125.

^{۲۵} ماده ی ۵۳ منشور: «هیچ موضوعی در منشور نباید به گونه ای تفسیر شود که حقوق و آزادی های بنیادین شناسایی شده را محدود کرده یا به نحو نامطلوبی متاثر نماید...»

^{۲۶} برخلاف رویکردی که دیوان اروپایی حقوق بشر به دادرسی عادلانه دارد. برای مثال به پرونده های زیر توجه کنید:

-Sejdovic v. Italy, Judgment of the Grand Chamber of 1 March 2006, application no 56581/00.

^{۲۷} در این رویکرد دیوان هیچ اثری از رعایت تناسب دیده نمی شود که خود می تواند نقض بند ۱ ماده ی ۵۲ منشور نیز قلمداد شود. در این رای حقوق بنیادین به عنوان ضابطه ای مستقل در رسیدگی به پرونده دیده نشده است و نقشی برای محاکم ملی جهت تفسیر منشور در نظر گرفته نشده است.

^{۲۸} Absolute Rights

^{۲۹} Qualified rights

^{۳۰} Herlin Karnell, "Recent Developments in Substantive and Procedural EU Criminal Law – Challenges and Opportunities", Hart Publishing (2014):33.

لذا شاید بتوان گفت محکمه ی اخیر نیز این قسم سرپیچی ها از حقوق بنیادین را به نفع همگرایی اروپایی مورد پذیرش قرار داده است.^{۳۱}

۱-۲-۱. تراجم صلاحیت ها

اکثر تنش ها در اعمال صلاحیت این دو محکمه در پرونده هایی بروز می کند که فعل یا ترک فعلی از جانب یک دولت عضو منجر به نقض حقوق بنیادین تضمین شده توسط منشور و کنوانسیون می شود. اما تعارض در بستر رویه ی رسیدگی مقدماتی، که از آن به عنوان «سنگ بنای سیستم قضایی اتحادیه ی اروپا» یاد می شود^{۳۲}، اتفاق می افتد.

این رویه در واقع مسیر اصلی توجه دیوان به حقوق بنیادین است، از آن جهت که افراد می توانند مستقیماً جهت دادخواهی از نقض حقوقشان به دیوان مراجعه نمایند. از طرفی روش های پیش بینی شده در کنوانسیون نیز امکان طرح دعاوی از جانب فرد یا افراد یا سازمان های مردم نهاد که متضرر از تضييع حقوق بنیادین می باشند^{۳۳} را میسر می سازد. همچنین مکانیسم رسیدگی برآمده از پروتکل شماره ۱۶ کنوانسیون که به عالی ترین محاکم و دادگاه ها امکان طرح سوال جهت دریافت نظریه مشورتی از دیوان اروپایی حقوق بشر را می دهد^{۳۴}، می تواند منجر به ایجاد اصطکاک با رسیدگی مقدماتی شود. این جریان به ویژه در مسائل کیفری به دلیل حساسیت موضوع حقوق بنیادین بسیار مشهود است.

برای روشن شدن موضوع باید شرایطی را تصور کرد که پرونده ای نزد دیوان اروپایی مطرح می شود، در حالیکه دیوان دادگستری پیش تر مجال بررسی اعتبار موضوع یا تفسیر قوانین اتحادیه در ارتباط با حقوق بنیادین در مذکور را پیدا نکرده است. هر چند علی القاعده محاکم ملی ملزم هستند که سوال خود در ارتباط با تفسیر قوانین اتحادیه را به دیوان دادگستری ارجاع بدهند. ماده ۲۶۷^{۳۵} معاهده کارکرد اتحادیه اروپا^{۳۶} نیز به همکاری داوطلبانه میان قضات محاکم ملی و دیوان تکیه دارد. این همکاری در واقع یک ارجاع مقدماتی به شمار می رود که نمی توان آن را بخشی از «رسیدگی مقدماتی» قلمداد کرد، امری که ضرورتاً پیش از مراجعه به دیوان اروپایی باید توسط مدعی نقض حق پیموده شود. حال چنانچه در رسیدگی به این پرونده دیوان اروپایی در بررسی هماهنگی مقررره ای با کنوانسیون، خود به انتخاب یک تفسیر از میان گزینه های موجود دست بزند، بی تردید اصل صلاحیت انحصاری دیوان برای تفسیر قطعی قوانین اتحادیه نقض خواهد شد^{۳۷}. همچنین ممکن است محاکم ملی پرونده را

³¹ Bosphorus v. Ireland, Case C-84/95[1996], paras 150-151; Michaud v. France, app.no.12323/11[2012], para 100; Povse v. Austria, app.no.3890/11[2013], para 73.

³² نظریه ۲/۱۳، پاراگراف ۱۷۶.

³³ ماده ۳۴ کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین.

³⁴ ماده ۱ پروتکل شماره ۱۶.

³⁵ ماده ۲۶۷ معاهده کارکرد: «دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، نظر خود را به صورت مقدماتی در موارد ذیل بیان می کند: الف- در مورد تفسیر معاهدات، ب- درباره صحت و تفسیر اعمال نهادها، سازمان ها و دستگاه های اتحادیه. زمانی که چنین مسائلی نزد محاکم ملی یک کشور عضو اتحادیه مطرح شود، دادگاه می تواند اگر احساس کند که موضوع برای حل دعوا اهمیت دارد، نظر دیوان را درخواست کند. زمانیکه چنین مسائلی نزد محاکم ملی یک کشور عضو اتحادیه مطرح شوند که علیه تصمیمات آنها، امکان درخواست تجدیدنظر در همان کشور میسر نباشد دادگاه داخلی ملزم است نظر دیوان را درخواست نماید. زمانیکه چنین مسائلی نزد محاکم ملی مطرح می شود و مربوط به فردی می باشد که در حال بازداشت به سر می برد، دیوان هرچه سریع تر نظر خود را بیان می کند.»

³⁶ Treaty on the Functioning of the European Union

³⁷ نظریه ۲/۱۳، پاراگراف ۲۴۶.

مقدمتا به دیوان ارجاع بدهند اما دیوان اروپایی به اظهار نظر دیوان دادگستری گردن نهاده ، بی توجه به «صفات خاص» قوانین اتحادیه ، به اثربخشی و خودمختاری آن آسیب بزند^{۳۸}.

تحقق هریک از این سناریوها نتایج پیچیده ای در پی خواهد داشت . از سویی عدم رسیدگی مقدماتی دیوان دادگستری منجر به عدم تحقق پیش نیازهای حقوق اتحادیه در ارتباط با تاثیرگذاری و خودمختاری قوانین مرتبط با تضمینات حقوق بنیادین به گونه ای شود که دیوان اروپایی از اثبات نقض صورت گرفته ، قاصر بماند و از سویی در غیاب رسیدگی دیوان دادگستری رای صادره از دیوان اروپایی متضمن شناسایی نقضی نبوده و این امر برخلاف ضوابط حقوقی اتحادیه باشد و یا در صورتی که یک کشور عضو مسئول شناخته شود ، به قسمی ملزم به انجام اقدامات جبرانی گردد که خلاف تعهدات اتحادیه باشد^{۳۹}.

مسئله ی پیچیدگی صلاحیت های متزاحم دو محمه به همینجا ختم نمی شود . پروتکل شماره ۱۶ کنوانسیون به محاکم داخلی اجازه می دهد به جای طرح مقدماتی موضوع نزد دیوان ، مسئله خود را مستقیما نزد دیوان اروپایی مطرح نمایند و از این مرجع نظر مشورتی دریافت نمایند . در این صورت احتمال دارد که دیوان اروپایی با تکیه بر ضوابط خود نظری صادر نماید که متضمن حمایت کمتر از حقوق بنیادین باشد ، در مقایسه با حمایتی که از حقوق اتحادیه برمی آید و یا اینکه با نادیده گرفتن ویژگی های خاص قوانین اتحادیه که متضمن تفسیر متفاوتی می باشد ، رای صادر نماید که اعمال ضوابط عالی تر حمایت از حقوق بشر را در پی داشته باشد . در این خصوص ماده ۵۳ منشور و کنوانسیون موضوع را حتی غامض تر می نماید . زیرا ماده ۵۳ کنوانسیون برخلاف ماده ۵۳ منشور از دولت ها می خواهد که به ضوابط عالی تر حمایت از حقوق بشر تکیه کنند^{۴۰} . هرچند نظریه مشورتی که ذیل پروتکل شماره ۱۶ صادر شده ، برای دادگاه عالی ارجاع دهنده ی موضوع الزام آور نخواهد بود ، این امر چیزی از تصور احتمال بروز اصطکاک میان صلاحیت های دو محکمه نمی کاهد ، چرا که به هر حال نظریه ی مشورتی بر رویه ی داخلی تاثیرگذار خواهد بود .

از سویی با عنایت به اینکه رویه ی برآمده از پروتکل مذکور ، تعهد دادگاه ارجاع دهنده را به ارجاع موضوع بر مبنای ماده ۲۶۷ معاهده ی کارکرد از بین نمی برد ، محکمه ی مذکور در وضعیتی قرار خواهد گرفت که یا باید از میان دو روش رسیدگی یکی را انتخاب کند یا هم زمان به هر دو متوسل شود. این چشم انداز مبهم نه تنها نتیجه ی مثبتی در جهت نیل به قاطعیت حقوقی در پی ندارد ، بلکه به حمایت از حقوق بنیادین در پهنه ی اتحادیه نیز آسیب می زند^{۴۱}.

همچنین داستان تزاحم صلاحیت ها در فرض نادر دعوای دولتهای عضو علیه یکدیگر در ارتباط با اعمال کنوانسیون در بستر قوانین اتحادیه اروپا نیز متصور است . چنانچه دولت های عضو به سبب نقض کنوانسیون علیه یکدیگر نزد دیوان اروپایی طرح دعوا نمایند ، چنین فرایندی منجر به تضعیف معاهده ی کارکرد (ماده ۳۴۴)

^{۳۸} همان ، پاراگراف ۱۸۵.

^{۳۹} ECtHR , Mathews v. the United Kingdom ,app.no.24833/94, Reports of Judgments and Decisions 1999-I, para29_35.

^{۴۰} همان ، پاراگراف ۱۸۷ تا ۱۸۹ .

^{۴۱} Alexandros .I.Kargopoulos , “ECHR and the CJEU’s Competing , overlapping or Supplementary Competences” , The European Criminal Law Associations Frorum (2015) :4 , January 2015.doi: 10.30709/eurocim-2015-012

خواهد شد. زیرا این ماده مبین صلاحیت انحصاری دیوان دادگستری در رسیدگی به هر اختلافی میان اعضا در ارتباط با حقوق اتحادیه می باشد، امری که می تواند به مسائل مرتبط با کنوانسیون نیز تسری یابد^{۴۲}.

با این حال چنانچه یکی از کشورهای عضو با نقض ماده ۳۴۴ معاهده کارکرد، جهت حل اختلافش با دیگر کشور عضو به دیوان اروپایی مراجعه نماید، با عنایت به اینکه اعتبار امر مختومه در معاهده کارکرد پیش بینی نشده است، بار دیگر این دعوا نزد دیوان دادگستری قابل طرح خواهد بود. دیوان نیز از صلاحیت خود در رسیدگی به چنین پرونده ای چشم نخواهد پوشید^{۴۳}.

۲-۲-۱. صلاحیت های مکمل

چنانکه بیان شد در حوزه ی مسائل کیفری در بسیاری موارد صلاحیت دو محکمه با یکدیگر تداخل پیدا می کند، به قسمی که احتمال رسیدگی به موضوعات یا دعاوی واحد توسط هر دو نهاد وجود دارد. این جریان در مورد پرونده هایی مصداق پیدا می کند که هم افراد درگیر موضوع هستند و هم آن اختلاف جنبه ی بین الدولتی دارد. گاه صلاحیت این دو رکن به مثابه دو رقیب در میدان رسیدگی های قضایی تجلی پیدا می کند. به این معنا که دیوان با پافشاری بر «ویژگی های خاص» قوانین اتحادیه، نیروی الزام آور صلاحیت دیوان اروپایی را به چالش می کشد و مدعی نقش برتر در تفسیر حقوق برآمده از کنوانسیون می گردد، حقوقی که منشور همچون آینه ای آن را باز می تاباند^{۴۴}.

به هر روی همانقدر که این صلاحیت ها می توانند متداخل و متناقض جلوه کنند، به همان میزان می توانند به عنوان «مکمل» یکدیگر عمل کنند. در مواردی که محاکم داخلی جهت ارجاع سوالات نزد دیوان برای رسیدگی مقدماتی تمایلی نشان نداده و دعوا مستقیماً نزد دیوان اروپایی مطرح می شود، احتمال ایجاد مشکلات عملی در ارتباط با غرامت های موجود در سطح نظم داخلی متصور خواهد بود، به نحوی که بر قابل پذیرش بودن دادخواست های افراد نزد دیوان اروپایی نیز اثر گذار خواهد بود^{۴۵}.

با این حال مراجعه به دیوان اروپایی خود می تواند به عنوان یک جبران در مقابل عدم مراجعه مقدماتی به دیوان در موردی که دولت عضو به صورت ناموجهی از این امر سرباز زده است، عمل نماید. همچنین در این فرض دیوان اروپایی می تواند عدم مطابقت آراء محاکم داخلی با قضاوت اولیه ی دیوان را اصلاح نماید، زیرا رای نهایی دیوان اروپایی طرفین را ملزم خواهد کرد که تمام اقدامات فردی لازم را جهت جبران نقض به کار ببندند^{۴۶}، خواه به صورت اعاده وضع به حال سابق، خواه از رهگذر رسیدگی مجدد به موضوع و خواه از طریق جلب رضایت طرف مقابل.

^{۴۲} پیش نویس موافقتنامه ی الحاق اتحادیه اروپا به کنوانسیون، پاراگراف های ۲۰۱ تا ۲۰۶، ۲۰۸ و ۲۱۰.

^{۴۳} این در حالیست که قسمت ب بند ۲ ماده ۳۵ کنوانسیون مبین آنست که دعوی که سابقاً توسط دیوان دادگستری رسیدگی شده است، نزد دیوان اروپایی قابل طرح نیست.

^{۴۴} John. Morjin, "After Opinion 2/13 : how to move on in Strasbourg and Brussels ?", eutopia Law(2015):8, January 2015.

^{۴۵} ماده ۳۴ و بند ۱ و ۲ ماده ۳۵ کنوانسیون.

^{۴۶} بند ۱ ماده ۴۶ کنوانسیون.

همچنین صلاحیت دیوان اروپایی برای تصمیم گیری در باب تفسیر یک رای یا قصور دولت عضو از عمل مطابق رای صادره، ممکن است به جلوگیری از صدور آراء متناقض بعدی توسط این دو محکمه کمک کند. به علاوه در حالیکه دیوان اروپایی در حال بررسی رسیدگی های انجام شده در بعد داخلی می باشد، دیوان دادگستری از صلاحیت بررسی بخش های خاصی از پرونده (همچون تفسیر حقوق مرتبط اتحادیه) که به این نهاد ارجاع داده شده است، برخوردار می باشد.⁴⁷

از اینرو تمسک به رویه ی رسیدگی مقدماتی که ممکن است در اولین مراحل رسیدگی مقدماتی داخلی مطرح بشود، حتی پیش از مرحله ی انجام محاکمه می تواند از نقض حقوق بنیادین جلوگیری نماید. همچنین می تواند افراد را از اینکه پس از طی همه مراحل داخلی ناگزیر نزد دیوان اروپایی اقامه دعوا نمایند، برهاند. آراء دیوان اروپایی نه بر اعتبار قوانین داخلی اثرگذار است و نه بر قوانین اتحادیه، تنها دیوان صلاحیت دارد که قوانین اتحادیه را پس از انجام رسیدگی مقدماتی بی اعتبار سازد.⁴⁸ این رویکرد دیوان که منجر به ایجاد چنین رویه ای شده است، به نفع تمام افراد متاثر از نقض در سطح اتحادیه اروپا عمل می کند. از سویی نیز مزیت رسیدگی در دیوان اروپایی برای افراد اینست که محکمه اخیر به آن دسته از نقض هایی رسیدگی می کند که از حقایق خاص یک پرونده نشات می گیرد، در حالیکه چنانکه بیان شد طبیعت کلی رسیدگی دیوان دادگستری مقتضی رسیدگی مقدماتی است.

از بررسی آنچه تا کنون بیان شد به نظر می رسد که هرچند صلاحیت های این دو نهاد در پاره ای موارد متفاوت است اما وجود دیالوگ قضایی میان این دو نهاد که ثمره ی صلاحیت ها همسوی آن هاست، قطعاً می تواند منجر به ارتقاء سطح حمایت از حقوق بنیادین در اتحادیه اروپا شود.

۲. رابطه ی پیچیده کنوانسیون و نظم حقوقی اتحادیه ی اروپا

پیش تر به تفاوت های دیوان دادگستری و دیوان اروپایی اشاره کردیم. چنانکه بیان شد این دو نهاد جهت انجام مأموریت های متفاوتی پا به عرصه ی وجود نهادند. اولی جهت تقویت همگرایی اقتصادی و وحدت بازار اروپایی و دومی برای تامین حداقل حمایت از حقوق بشر در کشورهای عضو کنوانسیون. دیوان اروپایی از ابتدای تشکیلش به کنوانسیون تکیه داشت و این در حالی بود که دیوان دادگستری که هرگز یک محکمه ی حقوق بشری نبود، بدون داشتن پشتوانه ای صریح و جامع جهت حمایت از حقوق بشر، صرفاً برای نیل به اهداف معاهدات و حفظ برتری قوانین اتحادیه در بلندای زمان ناگزیر از لحاظ نمودن حقوق بنیادین بشر به عنوان یکی از ارزش های اتحادیه در روند رسیدگی هایش، شد. از اینرو با تکیه بر سنت های قانون اساسی کشورهای عضو و معاهدات بین المللی حمایت از حقوق بشر از جمله کنوانسیون در مسیر تازه ی خود گام نهاد و این آغاز برقراری رابطه میان کنوانسیون و نظم حقوقی اتحادیه اروپا بود. همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، در معاهدات متعاقب شروع این فرایند اتحادیه اروپا ملزم به ارج نهادن به حقوق بنیادین برآمده از کنوانسیون شد (ماده ۶ موافقتنامه اتحادیه اروپا). انتظار می رفت این ارتباط موثر با الحاق اتحادیه به کنوانسیون در آینده تقویت شود. اما رابطه ی کنوانسیون و نظم حقوقی

⁴⁷ Diego Acosta Arcarazo, Cian. Murphy, " Rethinking Europe's Freedom, Security and Justice" in C.C.Murphy, D.Acosta Arcarazo (eds), EU Security and Justice Law : After Lisbon and Stockholm, Hart Publishing (2014):12_13.

⁴⁸ CJEU,314/85 Foto-Frost[1987]ECR 452 . paras11-20.

اتحادیه اروپا گاه مستلزم پیچیدگی هایی است که با توجه به دو مولفه الحاق اتحادیه به کنوانسیون و نیز پیمان لیسبون که در پی آن منشور حقوق بنیادین اتحادیه اثری همتای معاهدات پیدا کرد و لازم الاجرا گشت و به گونه ای بسیار ژرف و قابل توجه ارجاعات بعدی دیوان را متاثر نمود، قابل توضیح می باشد. در ادامه ابتدا به رویکرد کلی دیوان نسبت به مقوله ی الحاق به کنوانسیون خواهیم پرداخت و سپس نحوه ی ارجاع دهی های دیوان را که با رویکردی متفاوت در گذر زمان صورت گرفته است، از نظر خواهیم گذرانند.

۱-۲. رویکرد دیوان دادگستری نسبت به الحاق به کنوانسیون در بلندای زمان

پیشینه ی بحث لزوم الحاق اتحادیه به کنوانسیون را می توان در یادداشت تفاهم کمیسیون به سال ۱۹۷۹ جست. در این سند بیان شده بود که اتحادیه باید جهت توسعه تصویر اروپا به عنوان منطقه ی آزادی و دموکراسی، در جهت تقویت حمایت از حقوق بشر در جامعه و تقویت نهادهای جامعه از رهگذر ارتقاء مشروعیت و اعتبار آنها، به الحاق جامعه ی عمل پیوشاند.^{۴۹}

در طی سالها اعضای اتحادیه و کمیسیون را باور بر آن بود که الحاق اتحادیه به دلایل مختلف ضرورت دارد. از جمله آنکه کشورهای عضو و غیر عضو در معرض رسیدگی واحدی قرار بگیرند و شکاف موجود در جهت اجتناب از واگرایی آراء از میان برود و از طرفی جامعیت در رویه ی حمایت از حقوق بشر و تضمین حداقل حمایت در سراسر اروپا و نیز افزایش اعتبار اتحادیه در جهان تقویت شود، همچنین مشکل مسئله ی انتساب و مسئولیت در موارد نقض حقوق بشر نیز مرتفع گردد.^{۵۰}

نخستین تلاش برای الحاق به کنوانسیون توسط دیوان منع شد، با این استدلال که جامعه صلاحیت لازم را در ارتباط با حقوق بشر ندارد و لذا صلاحیت الحاق به کنوانسیون موجود نیست.^{۵۱} پس از این عقب نشینی واضعان معاهدات اساسی و به خصوص معاهده لیسبون نه تنها برای اتحادیه صلاحیت و تعهد به الحاق به کنوانسیون را در نظر گرفتند (در بند ۲ ماده ۶ موافقتنامه اتحادیه ی اروپا)، بلکه حتی شرایط الحاق را نیز برشمردند و به این امر تاکید نمودند که الحاق باید با توجه به ویژگی های خاص اتحادیه و با حفظ حقوق اتحادیه صورت پذیرد. صلاحیت اتحادیه و قدرت نهاد های اتحادیه نباید از این امر متاثر شده و وضعیت کشورها در ارتباط با کنوانسیون و ماده ۳۴۴ معاهده کارکرد رنگ نخواهد باخت.^{۵۲}

بین سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ نمایندگان ۴۷ عضو شورای اروپا مذاکرات پیرامون پیش نویس موافقتنامه ی الحاق رابه انجام رساندند. در سال ۲۰۱۳ پس از اتمام مذاکرات و آماده شدن پیش نویس مربوطه کسی گمان نمی برد که این فرایند با مانعی مواجه شود. صاحب نظران، کمیسیون و اعضای اتحادیه برآن بودند که ترتیبات مقتضی در ارتباط با تطابق با حقوق اتحادیه در نظر گرفته شده است. مستشار کوکات در این رابطه موضع خود را چنین اعلام کرده است: «ترتیبات پیش نویس تنها مستلزم اعمال اصلاحات جزئی است، که نیل به آن دشوار نمی نماید

^{۴۹} کمیسیون اروپایی ۱۹۷۹، الحاق جوامع به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، یادداشت تفاهم کمیسیون، بولتن جوامع اروپایی، تکمله ۲/۷۹.

^{۵۰} CONV 354/02 WG II 16, 2002.

^{۵۱} Stian .Johansen , “The European Union Accession to the ECHR : as seen from Strasburg” , Legal Studies Research , Paper Series(2012) :18.

^{۵۲} پروتکل شماره ۸ معاهده لیسبون در ارتباط با بند ۲ ماده ۶ معاهده اتحادیه اروپا در جهت الحاق به کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های

«^{۵۳} در حالیکه این نظریه گویای یک «بله» به پیش نویس بود، نظریه ی ۲/۱۳ دیوان، یک «نه» واضح به پیش نویس به شمار می رفت، بی آنکه راهکاری پیش روی ایرادات مطرح شده ارائه نماید. دیوان بر آن بود که الحاق باید در تطابق با حقوق اتحادیه انجام شود، به قسمی که قدرت دیوان و حقوق اتحادیه تحت الشعاع این فرایند قرار نگیرد^{۵۴}. از اینرو الحاق اتحادیه به کنوانسیون در آینده نزدیک دور از دسترس می نمود.

در این راستا دیوان با چشم فروبستن بر اهمیت بند ۲ ماده ۶ موافقتنامه ی اتحادیه ی اروپا، نظر خود را به پشتوانه اعتراضاتی صادر می کند که نه تنها ویژگی استثنایی دارند، بلکه حداقل بخشی از آن به لحاظ حقوقی سوال برانگیز است. به عنوان مثال:

- دیوان بر آنست که مکانیسم نظریات مشورتی برآمده از پروتکل شماره ۱۶ کنوانسیون بر خودمختاری و تاثیرگذاری رویه ی رسیدگی مقدماتی این مرجع اثرگذار است. این استدلال در چارچوب موافقت نامه ی الحاق نمی گنجد، زیرا الحاق ناظر به کنوانسیون شماره ۱۶ نیست. همچنین با توجه به اینکه نقش هر محکمه به وضوح مشخص شده است، دیوان دادگستری به تفسیر قوانین اتحادیه و منشور حقوق بنیادین می پردازد، در حالیکه تفسیر کنوانسیون برعهده دیوان اروپایی خواهد بود، استدلال دیوان پشتوانه ی محکمی نخواهد داشت. به طور کلی زمانی که سخن از تفسیر ضوابط حقوق بشری به میان می آید، آنچه اهمیت دارد اظهار نظر محکمه ی مورد نظر در حیطه ی صلاحیتش می باشد. چنانچه دیوان اروپایی تفسیری از قوانین اتحادیه ارائه دهد، با توجه به ماهیت غیرالزام آور نظریات مشورتی این مرجع می توان استدلال کرد که چنین تفاسیری بر قوانین اتحادیه و به ویژه تفاسیر دیوان از قوانین اتحادیه حاکم نخواهد بود.

- جدی ترین اعتراضات دیوان متوجه بحث اعتماد متقابل و سیاست مشترک خارجی و امنیتی است. در ارتباط با اصل اعتماد متقابل دیوان بر این باور است که الحاق می تواند منجر به تضعیف همکاری های فرامرزی میان دول عضو گردد. در این ارتباط می توان به طور خاص از انتقال افراد و شناسایی و اجرای تصمیمات قضایی یاد کرد^{۵۵}.

رویه ی دیوان پیش و پس از صدور نظریه ی ۲/۱۳ به طور هماهنگ مبتنی بر حمایت از احترام به حقوق بنیادین بشر بوده است. در ارتباط با بحث اعتماد متقابل نیز چنانکه از بیانات رئیس دیوان برمی آید، اعتماد متقابل یک اعتماد کور نیست^{۵۶}. قرار دستگیری اروپایی بنا نیست در مواردی اعمال شود که بیم بروز رفتاری غیرانسانی و کاهنده وجود داشته باشد. در پرونده ی دوروبانتو^{۵۷} دیوان به ماهیت مطلق ممنوعیت رفتار غیرانسانی یا کاهنده و وظیفه ی مقامات قضایی به بررسی دقیق اوضاع و احوال خاص هر پرونده اشاره نمود. زیرا در این قسم پرونده ها احتمال آن وجود دارد که متهم در معرض رفتارهای غیرانسانی و کاهنده در کشور صادرکننده مجوز قرار بگیرد^{۵۸}. در این بستر دیوان به طور خاص اعلام نموده است که «تحلیل خطر مربوطه با توجه به آراء دیوان اروپایی، آراء دیگر محاکم ملی و بین المللی در کنار تصمیمات یا گزارشات ارگان های شورای اروپا یا ملل متحد صورت پذیرد

⁵³ View of A.G. Kokott, delivered on 13 June 2014. Opinion 2/13, para.279.

^{۵۴} نظریه ۲/۱۳ دیوان دادگستری، پاراگراف ۱۸۳.

^{۵۵} همان، پاراگراف ۱۹۴.

⁵⁶ Koen. Lenaerts, "La vie Apres l' Avis : Exploring the Principle of Mutual (Not Yet Blind) Trust, Common Market Law Review (2017) : 806.

⁵⁷ CJEU Judgment in Dorobantu, 2019, C-128/18.

⁵⁸ Ibid, para.63.

«^{۵۹}. رویه ی دیوان اروپایی نیز از این رویکرد دور نیست ، چراکه قوانین اتحادیه و کنوانسیون بر مبنای اصول و ارزش های مشترک بنا نهاده شده اند . احترام به حقوق بنیادین یک عنصر کلیدی در زمینه ی آزادی، امنیت و عدالت است و کشورهای عضو اتحادیه از اینکه گاه ناقص حتی جدی ترین حقوق بشر شناخته شوند ، مصون نیستند.

در مقابل اعتراضات صورت گرفته به پیش نویس موافقتنامه ای الحاق ، وجود یک عزم سیاسی راسخ می تواند منجر به دستیابی به راهکارهای عملی جهت فائق آمدن بر موانع الحاق شود. زیرا چنانچه الحاق صورت نپذیرد ، محاکم لوکزامبورگ و استراسبورگ رویه ی خود را به قسمی توسعه خواهند داد که قاطعیت حقوقی در رسیدگی ها و جامعیت حمایت از حقوق بشر در قاره اروپا با خطر جدی مواجه شود . هرچند دو محکمه در پی برداشتن فاصله ها ، گاه به رویه ی یکدیگر نزدیک می شوند اما در پاره ای موارد همچون حمایت از اطلاعات^{۶۰} و موضوعات مرتبط با آزادی وجدان ، مذهب و بیان^{۶۱}، با پافشاری بر رویکردهای خاص خود ، زمینه های واگرایی در رویه را فراهم می آورند . هر کدام از این دو سیستم ممکن است مدعی دارا بودن صلاحیت رسیدگی به یک پرونده ی واحد باشند ، خواه در قضیه ی پناهندگی ناظر به وضعیت یک پناهجو در یک کمپ یونانی یا فرد مظنون به ارتکاب جرم که در کشوری تحت تعقیب بوده و در معرض رفتار غیرانسانی و کاهنده می باشد و خواه پرونده ای در ارتباط با یک شهروند عادی که اطلاعات شخصی اش به صورت غیرقانونی بر بادرفته است . اگر پاسخ به طرح دعاوی این افراد به مجموعه قواعدی بستگی داشته باشد که هر دادگاه بسته به نظر خود برای رسیدگی برمی گزیند ، حاکمیت قانون به امری نسبی و مشروط بدل شده ، حقوق انکارناپذیر بشر در معرض تضییع قرار خواهد گرفت .

۲-۲. رویکرد دیوان در ارجاع دهی به کنوانسیون در بلندای زمان

چنانکه پیش از این بیان شد دیوان دادگستری پیش از آنکه به مجموعه قوانین حقوق بشری اتحادیه (منشور حقوق بنیادین) اتکا یابد ، در صدور آراء حقوق بشری به سنت های مشترک برآمده از قوانین اساسی دولت های عضو و نیز کنوانسیون نظر داشت و ناگزیر در پاره ای موارد از رویه ی دیوان اروپایی نیز پیروی می نمود . اما گاه این ارجاعات تا به آنجا گسترش می یافت که گویا دیوان نیز از جمله اعضای کنوانسیون است^{۶۲} .

اما در سال ۲۰۰۹ منشور حقوق بنیادین اتحادیه از رهگذر پیمان لیسبون لازم الاجرا گشت و از این زمان رویکرد دیوان در ارجاع دهی به کنوانسیون دستخوش تغییر شد . از این زمان به بعد دیوان بر سند حقوق بشری خود اتکا نمود و ارجاعات به کنوانسیون و رویه دیوان اروپایی در رویه ی دیوان دادگستری کم رنگ و کم اثر شد ، تا به آنجا که برخی نظریه پردازان بر آن شدند که وجود منشور منجر به جمود پویایی روابط دو محکمه شده است ، زیرا دیوان اکنون بر سند خود اتکا دارد ، تفسیری خودمختار از آن ارائه می دهد و در نهایت کنوانسیون را به حاشیه می راند^{۶۳} . از طرف دیگر عده ای را اعتقاد بر آن بود که منشور باعث تبلور تفاسیر موازی و بارورسازی متقابل عملکرد

⁵⁹ Ibid, para 52 ; CJEU Judgment in Aranyosi ,2016, C-404/15 and C-659/15 , para.89.

⁶⁰ ECtHR Judgment in Big Brothers Watch and Others v. United Kingdom , app.no.58170/13,62322/14 and 24960/15, Joint Partly Dissenting and Partly Concurring Opinion of Judges Pardoalos and Eicke , para.22,p.200.

⁶¹ CJEU Judgment in IR v. JQ , 2018 ,C-68/17

⁶² Allan .Rosas , “The European Court of Justice in context : forms and patterns of judicial dialogue” , European Journal of Legal Studies (2007): p.9.

⁶³ Jorag .Polakiewicz , “EU Law and the ECHR : Will EU Accession to the European Convention on Human Rights Square the Circle?” (2013) , Europa-Instituten : p.7.

دو محکمه شده و دیوان دادگستری رویه ی دیوان اروپایی را با عنایت به جزئیات دقیق چنان به کار می بندد که حکایت از تحقق شرط «همگونی»^{۶۴} برآمده از بند ۳ ماده ۵۲ منشور و بند ۳ ماده ۶ موافقتنامه ی اتحادیه اروپا دارد.^{۶۵}

البته به نظر می رسد نظریه ی ۲/۱۳ دیوان مبنی بر عدم مطابقت پیش نویس موافقتنامه ی الحاق با بند ۲ ماده ۶ معاهده اتحادیه اروپا بر نظریه ی اول صحنه می گذارد، زیرا دادگاه لوکزامبورگ در قامت دادگاه عالی اتحادیه اروپا جهت تضمین تفوق قوانین اتحادیه ایفاء نقش می کند. غایت عملکرد این نهاد برخلاف دادگاه استراسبورگ تضمین حداقل حمایت از حقوق بشر نیست، بلکه هدفش ایجاد وحدت در قوانین اتحادیه با عنایت به اصل برابری دولت های عضو می باشد. عملکرد دیوان دادگستری مبین آن است که از منظر این نهاد حمایت از حقوق بنیادین تنها تا به آن جا مطمئن نظر می باشد که وحدت و تاثیرگذاری قوانین اتحادیه تضعیف نشود^{۶۶}، حال آنکه ویژگی ذاتی حقوق بشر درنوردیدن مرزهای ملی و فراملی نظم های حقوقی با بنا نهادن اصول و ضوابط مشترک تفسیر می باشد.

۲-۱-۲. دوران طولانی پیش از لیسبون

چنانکه قبلا اشاره شد از آن هنگام که دیوان خود را ملتزم به حمایت از حقوق بنیادین یافت، تا زمانیکه از رهگذر پیمان لیسبون به سند حقوق بشری خود مجهز شد، اصول کلی حقوقی اتحادیه را در آیینی سنت های مشترک حقوقی دول عضو می دید و با ارجاع به حقوق بنیادین در رویه اش گویا پلی بنا نهاد میان نظم حقوقی جامعه ای نخواستار از یکسو و سیستم های مبتنی بر قوانین اساسی ملی و معاهدات بین المللی از جمله کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی، از دیگر سو. پایه ریزی حقوق بنیادین در اصول کلی حقوقی، در راستای ادعای برتری دیوان در مقابل محاکم داخلی و تقویت تفوق قواعد حقوقی جامعه به یاری دیوان آمد.

نخستین ارجاع دیوان به کنوانسیون در سال ۱۹۷۵ در پرونده روتیلی^{۶۷} انجام شد و اول بار ارجاع مصرح دیوان دادگستری اتحادیه به رویه دیوان اروپایی بیش از بیست سال پس از این پرونده در سال ۱۹۹۶ در قضیه پی اند اس^{۶۸} دیده شد. یک ماه پس از صدور نظریه ۲/۹۴ دیوان که اتحادیه را برای الحاق به کنوانسیون صالح شناخت. توجه دیوان به کنوانسیون و رویه استراسبورگ در پی مطالبه محاکم ملی از دیوان جهت جدی پنداشتن حقوق بنیادین صورت گرفت^{۶۹}. البته در غیاب منشور حقوق بنیادین، دیوان گریزی از تمسک به کنوانسیون و رویه دیوان اروپایی جهت پرکردن خلاء موجود در قوانینش نداشت^{۷۰}. هرچند ارجاعات مصرح به رویه دیوان اروپایی از این زمان در رویه دیوان دادگستری متجلی گشت، اما ردپای آراء استراسبورگ در هیات تاثیرات تلویحی بر رویه

Grainne.de Burca, "After the EU Charter of Fundamental Rights: the Court of Justice as a human rights adjudicator", *Maastricht Journal of European and Comparative Law* (2013): 172.

⁶⁴ Homogeneity Clause

⁶⁵ Joined Communication from President Costa and Skouris, 24 January 2011.

⁶⁶ آنچه آنجا که از رای ملونی و نظریه ۲/۱۳ بر می آید.

⁶⁷ Case 36/75, Rutili [1975] I-1219

⁶⁸ Case 13/94, P&S [1996] I-2143

⁶⁹ Konard. Schiemann, "A response to judge as comparatist", *Tulane Law Review* (2005-2006): p.286; S. Douglas. Scott, "The Court of Justice of the European Union and the European Court of Human Rights after Lisbon", in S. De Vires et al. (eds), *The Protection of Fundamental Rights in the EU after Lisbon*, Oxford: Hart (2013): 163

⁷⁰ Sionaidh. Douglas -Scott, "A tale of two courts: Luxembourg, Strasbourg and the growing European Human Rights acquis", *Common Market Law Review* (2014): 654.

دیوان دادگستری را می توان حتی پیش از این زمان جستجو کرد . به طور مثال ، مرجع اخیر بحث عطف به ما سبق نشدن رای دادگاه در قضیه ^{۷۱} Defrenne II را از رویه دیوان اروپایی وام گرفته بود. هرچند در بادی امر ارجاعات به آراء استراسبورگ به عنوان « منبع الهام » بسیار مختصر بود ، اما در گذر زمان ضمن افزایش تداول این امر ، ارجاعات بسیار مفصل تر صورت می گرفت . برخی برآن بودند که دیوان به تدریج به گونه ای به رویه استراسبورگ متکی گشته بود ، پنداری به آراء پیشین خود ارجاع می دهد ^{۷۲}. ارجاعاتی که از الهامات صرف فراتر می رفت ، به نظر می رسید جنبه الزام آوری برای دیوان پیدا کرده است که عینا در آراء محکمه ی اخیر نمود می یافت ^{۷۳}. یکی از مثال های بارز این نوع ارجاعات پرونده کونولی ^{۷۴} بود که در آن دیوان دادگستری اصول رویه دیوان اروپایی را با عنایت به محدودیت های ماده ۱۰ کنوانسیون در ارتباط با آزادی بیان به کار بست . به طور کلی گستردگی ارجاعات به رویه استراسبورگ چنان بود که گویا دیوان دادگستری آراء دیوان اروپایی رابرخود مفروض می پنداشت ^{۷۵}. به علاوه تفاوت ها و تعارض ها میان دو محکمه چندان نادر بود که قاضی یعقوب ، اظهار می داشت : « حتی یک پرونده را نمی توان متصور شد که دیوان در رسیدگی به آن خلاف رویه استراسبورگ عمل نماید » ^{۷۶}.

ضمن اینکه دیوان در رسیدگی هایش نظر به قوانین برآمده از کنوانسیون داشت ، چنان به آراء دیوان اروپایی حقوق بشر تکیه نمود که در سال ۲۰۰۲ ، این مرجع اظهار نمود که : « ارجاع به کنوانسیون چنان صورت می گیرد که گویا بخش لاینفک قوانین اتحادیه است » . از این رو در مدت زمان پیش از لازم الاجرا شدن منشور تداول ارجاعات صورت گرفته به رویه ی دیوان اروپایی زمینه ساز افزایش شمار اصول کلی حقوقی مبتنی بر حقوق بنیادین شد . به طور مثال می توان از حق حمایت از کرامت انسانی ، حق آزادی بیان و برابری در مقابل قانون یاد کرد . مع الوصف علی رغم توسعه ای که در پی رسیدگی مورد به مورد به پرونده های حقوق بنیادین صورت گرفت ، دیوان از ایجاد یک سیستم جامع حمایت از حقوق بنیادین که طیف گسترده ی حقوق را در تمام زمینه های حقوقی جامعه تحت پوشش قرار دهد، قاصر ماند . همین امر باعث می شد شهروندان به قطعیت قادر به بازشناسی حقوق نقض شده خود نباشند .

اما درمقابل دیوان اروپایی حقوق بشر ارجاعات کمتری به آراء دیوان دادگستری داشت ، که البته این امر دور از انتظار نبود زیرا محکمه استراسبورگ فارغ از نیاز به مشروعیت بخشی به رویه اش در مقابل دولت های عضو، بیشتر به موضوع اثبات اجماع در سطح اروپایی نظر داشت . تنها در موارد خاصی دیوان اروپایی در موضعی قرار گرفت که به طور مستقیم در ارتباط با مطابقت قوانین اتحادیه با کنوانسیون اظهار نظر کند. در این قسم موارد ارجاع به رویه ی دیوان دادگستری تنها گزینه ی موجود در دسترس دیوان اروپایی بود . زیرا دیوان اروپایی برآن بود تا تایید یا رد آراء دیوان را به هنگام قضاوت در مورد پرونده های ناظر به اعمال حقوق اتحادیه را به نمایش گذارد ^{۷۷}.

⁷¹ Case 43/75, Defrenne v. Sabena [1976]455

⁷² Case 341/06 P, Chronopost [2008] I-04777, paras 46 and 54 ; Joined cases 482/01 and 493/01 , Orfanopoulos [2004] , ECR I -05257 , para 99; Case 456/07 , Elgafaji [2009] I -00921 ; Case 450/06, Varec [2008] I- 00581, paras 44_48

⁷³ Hanneke. Senden , “Interpretation of fundamental rights in a multilevel legal system . An analysis of the European Court of Human Rights and the Court of Justice of the European Union” , Antwerp: Intersentia (2011): 356_358

⁷⁴ Case 274/99 P, Collony v. Commission [2011] I-01611 . Handyside v United Kingdom , ECHR [1976]5493

^{۷۵} قاضی تریمرمانز (۲۰۱۰-۲۰۰۰) در مصاحبه ای ابراز نمود که اعمال رویه استراسبورگ توسط دیوان ، به مستقیما ملزم بودن به آن نزدیک می شود .

⁷⁶ Sara. Iglesias Sanchez , “The Court and the Charter : the impact of entry into force of the Lisbon Treaty on the ECJ’s approach to fundamental rights” , Common Market Law Review , (2012) :1602

⁷⁷ Dean .Spielmann, “ The Judicial Dialogue between European Court of Justice and the European Court of Human Rights or how to remain good neighborhoods after the Opinion 2/13” : 10.

از طرف دیگر دیوان اروپایی حقوق بشر در رای بوسفوروس^{۷۸}، مفهوم جدیدی تحت عنوان دکترین حمایت برابر^{۷۹} را بنا نهاد. با این معنا که دولت عضو یک سازمان بین المللی، بر مبنای کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر، معاف از مسئولیت نخواهد بود. به عبارت دیگر وقتی صلاحیت یک سازمان بین المللی منتقل می شود، مسئولیت دولت برای تامین حقوقی که مورد حمایت کنوانسیون حقوق بشر است، تداوم می یابد^{۸۰}. به دیگر سخن دیوان اروپایی را نظر بر آن بود که عدم قصور یک دولت در ایفاء تعهداتی که از کنوانسیون برمی آید، زمانی که در حال ایفاء تعهدات حقوقی ناشی از عضویت آن دولت در یک سازمان بین المللی می باشد، در صورت تحقق شرایط زیر، مفروض خواهد بود:

نخست آنکه این فرضیه تنها زمانی قابل اعمال است که آن دولت صلاحیتی در چگونگی اجرای این تعهدات نداشته باشد. دوم اینکه سازمان بین المللی مربوطه باید از حقوق بنیادین به گونه ای حمایت کند که معادل حمایت برآمده از کنوانسیون باشد. در این رابطه معادل به معنای مشابه نیست، بلکه ملاک قابل مقایسه بودن است. همچنین در این رابطه معادل، نظر به تضمینات ماهوی از حقوق بنیادین و نظارت عملی بر برخورداری از حقوق است. لذا جایکه حمایت از حقوق بشر معیوب باشد، این فرضیه قابل ابطال است. صدور رای بوسفوروس نشان از آن دارد که محکمه استراسبورگ از تعارض با محکمه لوکزامبورگ اجتناب می کند و در پی ایجاد یک رابطه مبتنی بر همکاری در حفاظت از حقوق بنیادین در ساختار چند سطحی نظم حقوقی اروپاست^{۸۱}.

۲-۲-۲. دوران پسالیسبون

با لازم الاجرا شدن لیسبون، منشور حقوق بنیادین در قلب سیستم حقوقی اتحادیه اروپا قرار گرفت. زیرا از این زمان منشور به لحاظ حقوقی ارزشی همتای معاهدات پیدا کرد. این جریان فصلی تازه در روابط متقابل دو محکمه گشود که منجر به آغاز تحرکات تازه ای در ارتباط با اتکاء قضایی متقابل و گفتمانی دیگر، میان این دو نهاد شد.

پس از لازم الاجرا شدن منشور یک سند عالی دیگر نیز به سیستم حمایت از حقوق بنیادین در سطح اروپایی افزوده شد، به همین جهت نظام بخشی به روش های رقیب حامی حقوق بنیادین ضروری می نمود، حقوقی که برگرفته از منابع مختلف در سطوح مختلف بودند. در این زمینه بند ۳ ماده ۵۲ یک پل تفسیری میان این دو رژیم ترسیم می نماید. با این مضمون که « بدون غرض ورزی نسبت به یک حمایت گسترده تر، معنا و حیطه ی آن حقوق باید مشابه آنچه در کنوانسیون قید شده، باشد ». به علاوه ماده ۵۳ بیان می دارد که: « هیچ چیز در این منشور نباید به گونه ای تفسیر شود که حقوق بشر را محدود نماید یا تاثیر نامطلوبی بر آن گذارد. حقوقی که برآمده از موافقتنامه های بین المللی می باشد و اتحادیه و یا همه ی اعضای آن عضو موافقتنامه ی مذکور می باشند، که شامل کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین می شود ».

⁷⁸ ECtHR, Bosphorus Hava Yollari Turizm ve Ticaret Anonim Sirketi v. Ireland, App.No.45036/98, Judgment Strasbourg 30 June 2005

⁷⁹ Equivalent Protection

^{۸۰} نرگس قدیرلی و حوریه حسینی نژاد، « دکترین حمایت برابر: تزلزل در اصل تفکیک در نظام مسئولیت بین المللی سازمان ها »، پژوهش حقوق عمومی،

دوره ی ۲۲، شماره ۷۰، بهار ۱۴۰۰، ۳۴۸

^{۸۱} نرگس قدیرلی و حوریه حسینی نژاد، « دکترین حمایت برابر: تزلزل در اصل تفکیک در نظام مسئولیت بین المللی سازمان ها »، ۳۵۷

بعد از لیسبون هر چند دیوان به اتکاء به منشور به عنوان مرجع اصلی ارجاعات در رسیدگی هایش متمایل بود، همچنان در آراء آن محکمه رد پای رویه ی دیوان اروپایی دیده می شد. هر چند تداول این امر نسبت به گذشته کمتر شده^{۸۲}. مع الوصف در برخی پرونده ها همچون کادی^{۸۳} وان اس^{۸۴} محتوای آراء استراسبورگ را به تفصیل مورد بحث قرار داده است. در مواردی نیز علی رغم اینکه نظر به آراء استراسبورگ امری مطلوب به شمار می رفته است، دیوان هیچ وقعی به کنوانسیون و رویه ی دیوان مذکور ننهاده است. همچون مواقعی که یکی از طرفین به رویه ی دیوان اروپایی ارجاع می دهد^{۸۵}، یا آن هنگام که یکی از قضات در نظریه اش توجه گسترده ای به رویه ی دیوان اروپایی مبذول داشته است^{۸۶}. به طور مثال می توان از این رویکرد دیوان در پرونده کادزوو^{۸۷} یاد کرد.

آنچه مسلم است پس از لیسبون نگاه دیوان دادگستری به منشور و رویه ی پیشین خودش معطوف است. برای توجیه این رویکرد نیز به ماده ۴۷ منشور استناد می کند و چنین اظهار می نماید که در حقوق اتحادیه ماده ۴۷ منشور متضمن حمایت برآمده از بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون است، لذا ارجاع به ماده ۴۷ منشور را جهت اعتلاء خودمختاری نظم حقوقی اتحادیه و منشور ضروری قلمداد می نماید.

۳-۲-۲. دلایل عدم ارجاع در موارد خاص

به طور کلی دیوان یک برنامه یا استراتژی مشخص در ارجاع به رویه ی استراسبورگ ندارد. این امر به نوعی در اختیار قضاتی است که پرونده را بررسی می نمایند. برخی از قضات نظرات خود را به پشتوانه ی رویه ها اظهار می نمایند و برخی دیگر هر پرونده را به صورت موردی در بستر خاص خودش ارزیابی می نمایند. با این همه با درخواست شفاهی یا کتبی طرفین مبنی بر توجه به رویه ی دیوان اروپایی، دیوان دادگستری ناگزیر از توجه به استدلالات طرفین می باشد. مخصوصاً هنگامی که موضوعی پیچیده و حساس را پیش روی خود می بیند، دلایل ارجاع به رویه ی استراسبورگ محکم تر می نماید. این امر مشروعیت و مقبولیت آراء دیوان را تزیاید می بخشد و با بالا بردن پذیرش اجتماعی رای، اجرای آن را توسط محاکم تسهیل می نماید^{۸۸}.

با این همه از آنجا که دیوان بر حفظ خودمختاری و هژمونی خود در اتحادیه پای می فشارد، در ارجاعاتش به رویه دیوان اروپایی رویکردی حداقلی دارد. به این معنا که تنها زمانی به مکانیسم ارجاع متوسل می شود که حقیقتاً احساس ضرورت نماید و یا صراحتاً راه حل پرونده را در بهره گیری از آراء استراسبورگ بیابد. گاه عملکرد دیوان در مواردی که بی توجه به رویه دیوان اروپایی مبادرت به صدور رای نموده، مورد انتقاد واقع شده است. به طور مثال در پرونده گوگل اسپین^{۸۹} که ناظر به حق بر فراموشی بود، با عنایت به غنی تر بودن رویه دیوان اروپایی در زمینه حق آزادی بیان و حق دسترسی و ارزیابی اطلاعات^{۹۰}، انتظار می رفت دیوان دادگستری با تکیه به رویه ی

^{۸۲} به طور مثال به نظریه مستشار Bot در پرونده زیر توجه کنید:

Case 43/12, European Commission v. European Parliament [2014], para65

^{۸۳} Joined Cases 402/05 P and C-415105P, Kadi [2008]I-06351

^{۸۴} Joined Cases C-411/10 and C-493/10, N.S and others [2011] I-13905

^{۸۵} Case 69/10, Samba Diouf [2011] I-07151

^{۸۶} Case 277/09 P, KME v. Commission [2011] I-12789

C-129/14 PPU, Spasic [2014]

Case 146/14 PPU, Ali Mahdi [2014]

^{۸۷} Case 357/09 Kadzoev [2009] I-11/89

^{۸۸} Jasper. Krommendijk, "The Use of ECHR Case Law by the CJEU after Lisbon: The View of The Luxemburg Insiders", Maastricht Faculty of Law(2015), p.25

^{۸۹} Case 131/12, Google Spain [2014]

^{۹۰} Eleni. Frantziou, "Further Developments in the Right to be Forgotten", Human Rights Law Review(2014): 772

مرجع مذکور، دسترسی به اطلاعات را به عنوان بخشی از حق آزادی بیان تلقی نماید، لیکن عملکرد دیگرگونه دیوان به نوعی فرصت سوزی در صدور رای شایسته به شماررفت.

همچنین در پرونده رادو^{۹۱} دیوان اظهار نمود که مقامات رومانیایی نمی توانستند از اجرای قرار دستگیری اروپایی که توسط مقامات آلمانی صادر شده بود، امتناع نمایند، با این استدلال که متهم شانس دفاع از خود پیش از صدور قرار را نداشته است. برخی براین باورند که در این پرونده دیوان توجه کافی به حقوق بنیادین مبذول نداشته است و همچنین با چشم فروستن بر رویه دیوان اروپایی، موفق نشد منطق صدور رای ان اس را به این پرونده نیز تسری دهد. زیرا در این رای تنها به تسلیم شخص مورد نظر به مقامات رومانیایی پرداخته شد، بی آنکه نقش حقوق بنیادین در روند رسیدگی های بعدی مطمح نظر قرار گیرد. گاه تلاش دیوان فارغ از پرداختن به حقوق بنیادین، تنها معطوف به حل مسائل است. به همین جهت این باور بنیادین که دیوان دادگستری یک محکمه حقوق بشری نیست، تقویت می شود.

قاضی اسکوریس نیز در سال ۲۰۱۴ اظهار نمود که: «دیوان دادگستری یک محکمه ی حقوق بشری نیست، این (نهاد) تنها دادگاه عالی اتحادیه است»^{۹۲}. دیوان علاوه بر این تمایل دارد حل مسائل را تا حد ممکن دقیق، حداقلی و فرمول مدار به انجام برساند. گرایش به محدود کردن رای به حداقل های ضروری به معنای آنست که الزامات نظریات مفصل قضات در رای منعکس نخواهد شد، نظریاتی که بعضا شامل تحلیل های قضات با عنایت به رویه دیوان اروپایی می باشد. چرا که این ارجاعات رای دیوان را طولانی می سازد. به طور مثال در پرونده پاپینو^{۹۳} ارجاعات رای نهایی به رویه دیوان اروپایی کمتر از پیش نویس رای بود.

بهرصورت از آنجا که با توجه به بند ۲ ماده ۵۳ دیوان در صدور رای نگاهی نیز به رویه دیوان اروپایی خواهد داشت، نیازی به تاکید به آن در خود رای نمی بیند و به طور کلی به بیان کلیات، ضروریات و حداقل ها بسنده می کند، زیرا دیوان در پی آنست که با اکتفا به موارد بیان شده و پرهیز از ورود به جزئیات، از احتمال بروز اختلاف و واگرایی بیشتر جلوگیری نماید. هر جمله ای می تواند بالقوه مستعد بروز اختلاف باشد. از سوی دیگر نیز پرونده هایی که به دیوان ارجاع می شوند پرشمار و متعدد است، لذا با توجه به اینکه دیوان با محدودیت زمانی روبه روست ناگزیر است هرچه سریع تر و کارآمدتر مبادرت به صدور رای نماید.

ارجاعات کمتر گاه ریشه در هوشمندی قضات دارد. شمار بالای ارجاعات احتمال بروز اشتباه در ارجاع دهی به پرونده نامناسب یا پرونده های قدیمی یا پرونده هایی که کلا در بستر متفاوتی مورد رسیدگی قرار گرفته اند، بیشتر می شود. از اینرو آسان ترین کار برای قضات عدم ارجاع دهی است، چرا که با ارجاع دهی نامناسب می توان قضات را به عدم درک و دریافت صحیح از پرونده متهم نمود. با عنایت به تمام دلایلی که برشمرده شد دیوان جهت صدور رای به تمسک به قوانین اتحادیه، رویه ی پیشین خود و متن منشور، تمایل دارد. بنابراین رویه استراسبورگ اکنون زمانی مطمح نظر قرار می گیرد که یا مقررره ای از منشور هرگز اعمال و تفسیر نشده باشد و یا اساسا اصل مرتبیطی در منشور یا رویه دیوان جهت حل اختلاف موجود نباشد. به طور مثال در پرونده دی ای بی

⁹¹ Case 396/11 , Radu [2013]

⁹² Leonard .Besselink , “The CJEU as European Supreme Court : Setting Aside Citizen’s Rights for EU Law Supremacy” ,Verfassungsblog,18 August 2014 :3.

⁹³ Case C-105/03 , Criminal proceedings against Maria Pupino [2005]

راهکار حل اختلاف از منابع مذکور قابل استخراج نبود. از اینرو بی آنکه طرفین تقاضا نموده باشند، دیوان با الهام از رویه دیوان اروپایی به یک بررسی طولانی مدت مبادرت ورزید.^{۹۴}

به نظر می رسد دیوان به بهای چشم فروستن بر کنوانسیون و رویه استراسبورگ، در رسیدگی هایش عمدتاً به منشور دل سپرده است. هرچند اتکاء دیوان به کاتالوگ حقوق بشری اش قابل توجه می نماید، اما این روند منجر به توسعه ی هماهنگ این دو سیستم نخواهد شد.

۲-۳. اصطکاک میان منشور و کنوانسیون

از آنجا که میان این دو منبع سلسله مراتبی موجود نیست، باید تا حد امکان از بروز اختلاف میان آنها جلوگیری به عمل آید. به ویژه آنکه در صورت بروز اختلاف، حل آن به سادگی میسر نیست. چنانکه می دانیم مقررات منشور تنها زمانی نسبت به کشورهای عضو اعمال می شود که آن ها در حال اجرای حقوق اتحادیه باشند.^{۹۵} دیوان در سال ۲۰۱۳ در پرونده آکربرگ به تشریح این امر پرداخت: «احترام به حقوق بنیادین که در بستر حقوق اتحادیه تعریف شده است، تنها زمانی الزامی است که کشور عضو در حیطه ی حقوق اتحادیه عمل نماید»^{۹۶}.

همینکه موضوعی ذیل حقوق اتحادیه قرار بگیرد، امکان بازبینی آن توسط دیوان مفروض خواهد بود. مسائل حقوق بشری نیز از این قاعده مستثنی نیست. لذا این احتمال وجود خواهد داشت که دیوان در موضوعاتی مداخله نماید که به طور سنتی توسط دیوان اروپایی بررسی می شده اند. آنچنان که از ماده ۵۳ منشور^{۹۷} بر می آید این امر به خودی خود مشکل آفرین نیست، هرچند تفسیر دیوان از این ماده در پرونده ملونی چندان رضایت بخش نبود.^{۹۸} در این پرونده دیوان به ارتباط میان منشور و تضمینات برآمده از قانون اساسی در سطح داخلی پرداخت (تضمیناتی که از مقررات کنوانسیون نشأت می گرفتند). دیوان در پی آن بود که با تفسیر ماده ۵۳ مانع از تجلی ضوابط قانون اساسی که حقوق بنیادین را در سطحی بالاتر از منشور مورد حمایت قرار می داد، شود. حال آنکه چنین تفسیری از منشور خود می تواند منجر به تضعیف برتری قوانین اتحادیه شده و در نتیجه آن دسته از قوانین اتحادیه که در تطابق کامل با منشور هستند در مقابل تضمینات قوانین اساسی دول عضو رنگ ببازند. در حالیکه دیوان با تکیه بر حفظ برتری قوانین اتحادیه به دعاوی رسیدگی می نماید و نظر به آن دارد که قوانین ملی، حتی ذیل نظم برآمده از قوانین اساسی، نمی توانند اثر بخشی قوانین اتحادیه را تضعیف نمایند و تنها زمانی که قوانین اتحادیه مستلزم اعمال اقدامات داخلی باشد، مقامات و محاکم داخلی جهت اعمال ضوابط ملی حمایت از حقوق بنیادین آزاد خواهند بود، مشروط بر آنکه حمایت برآمده از منشور، اولویت، یکپارچگی و اثربخشی قوانین اتحادیه از این رهگذر مخدوش نشود. از منظر قوانین اتحادیه رای ملونی یک رای کامل است. اصل تفوق قوانین اتحادیه به منزله امری مقدس در نظم حقوقی اتحادیه اروپا به شمار رفته و رسیدگی به پرونده ها توسط محکمه لوکزامبورگ مبین آنست که این برتری توسط قوانین ملی (حتی با ماهیت قانون اساسی) به مخاطره نخواهد افتاد.

⁹⁴ Peter.Oliver , “Case C-279/09 , Common Market Law Review”,(2010) :2034

⁹⁵ بند ۱ ماده ۵۱ منشور حقوق بنیادین

⁹⁶ Case C-617/10 , Akerberg v. Hans Akerberg Fransson [2013] , para21

⁹⁷ ماده ۵۳ منشور: «هیچ چیز در این منشور نباید به گونه ای تفسیر شود که بر حقوق بشر و آزادی های بنیادین در حوزه های مربوطه، که توسط حقوق اتحادیه و حقوق بین الملل و موافقتنامه های بین المللی که اتحادیه، جامعه یا همه ی اعضا عضو آن می باشند، و از آن جمله کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی می باشد، تضمین شده است و نیز توسط قوانین اساسی دول عضو شناسایی شده اند، محدودیتی اعمال نماید یا تاثیر نامطلوبی گذارد.

⁹⁸ Case C-399/11, Stefano Melloni v. Ministerio Fiscal [2013] , paras 56_60

یکی از تفاوت های بارز کنوانسیون و قوانین اتحادیه را می توان در همین فضا مورد بحث قرار داد ، در حالیکه کنوانسیون به رعایت حداقل استانداردها نظر دارد ، قوانین اتحادیه خود به تعیین ضوابط می پردازد . از منظر سیستم کنوانسیون ، رای ملونی چندان رضایت بخش نیست . زیرا ضوابط عالی تر حمایت از حقوق بشر قربانی اعمال دکترین حقوقی می گردد. رویکرد حرفه ای دیوان نسبت به پرونده های ملونی و آکربرگ با رویکرد دیوان اروپایی در قضیه بوسفوروس متفاوت است . رویکردی که به هیچ وجه در راستای کاهش اصطکاک میان عملکرد دو محکمه و تداوم همکاری هماهنگ آنها عمل نکرده است .

۲-۴. التزام اتحادیه به کنوانسیون و رویه دیوان اروپایی پیش از الحاق

به لحاظ قانونی اتحادیه پیش از الحاق ملتزم به کنوانسیون نیست . دیوان در رسیدگی به پرونده های آکربرگ ، کن و شیندلر اظهار نمود که پیش از الحاق اتحادیه به کنوانسیون ، این سند رسماً بخشی از قوانین اتحادیه اروپا به شمار نمی رود^{۹۹} . تنها پس از الحاق ، تفاسیر استراسبورگ از کنوانسیون برای اتحادیه الزام آور خواهد بود^{۱۰۰} . مع الوصف کنوانسیون خطوط راهنمای اصلی جهت تعیین اصول کلی حقوقی جامعه را چنان ترسیم می نماید که بر تصمیمات دیوان نیز اثرگذار است . برخی برآنند که با عنایت به بند ۳ ماده ۶ معاهده اتحادیه اروپا ، تفسیر دیوان را می توان با این استدلال به چالش کشید که از منظر حقوقی ، اتحادیه ملتزم به کنوانسیون می باشد ، از آنجا که این ماده مبین آنست که مقررات کنوانسیون اصول کلی حقوقی هستند . برخی آرا نیز تلویحاً به پشتوانه ی همین استدلال صادر شده اند^{۱۰۱} . در پرونده الگافاجی دیوان اظهار نمود که : « کنوانسیون ناظر به بخشی از اصول کلی حقوقی قوانین جامعه می باشد » . اما در ارتباط با التزام دیوان به کنوانسیون در شرایط کنونی (عدم الحاق) دیوان صریحاً اظهار نظر نمی نماید^{۱۰۲} . تنها از منطق رای آکربرگ چنین برمی آید که دیوان خود را تا پیش از الحاق ملتزم به کنوانسیون و تفاسیر استراسبورگ نمی بیند . از طرفی بند ۳ ماده ۵۲ منشور از دیوان می خواهد که معنا و حیطه ی حقوق منشور را که در ارتباط با حقوق کنوانسیون می باشند ، تفسیر نماید^{۱۰۳} . هرچند از این ماده صراحتاً تعهد به التزام به تفاسیر دیوان اروپایی بر نمی آید ، اما در عمل پرداختن به معنا و حیطه ی حقوق تضمین شده در کنوانسیون نه تنها از متن این سند بلکه از رویه ی دیوان اروپایی قابل استخراج می باشد . با این حال تمعدا در منشور سخنی از تعهد به پیروی از آراء دیوان اروپایی به میان نیامده تا خللی به خودمختاری دیوان وارد نشود .

با این همه در برخی پرونده ها اهمیت توجه دیوان به تفاسیر و رویه ی دیوان اروپایی مطمح نظر قرار گرفته است . به طور مثال در پرونده حمل و نقل هوایی اروپا قاضی لالون با اشاره به ماده ۵۳ منشور اظهار نمود که تفسیر دیوان اروپایی در قضیه مطروحه دیوان را ملتزم می سازد ، لذا دیوان دادگستری نباید از این امر غفلت نماید^{۱۰۴} . در

⁹⁹ Case 617/10 , Akerberg Fransson [2013] para44 ; Case 510/11 P , Kone v Commission [2013] para21 ; Case C501/11 , Schindler v. Commission [2013]

^{۱۰۰} نظریه ۲/۱۳ دیوان دادگستری اتحادیه اروپا ، پاراگراف ۱۸۵

^{۱۰۱} در پرونده Elgafaji دیوان اظهار نمود : « کنوانسیون ناظر به بخشی از اصول کلی حقوقی قوانین جامعه می باشد » .

Case 465/07 , Elgafaji [2009] I-00921, para28

¹⁰² Christina .Eckes , “EU accession to the ECtHR : between autonomy and adaption” , Modern Law Review , (2013) :284

^{۱۰۳} بند ۳ ماده ۵۲ منشور : تا جایکه این منشور حاوی حقوقی است که جهت حمایت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین توسط کنوانسیون تضمین شده اند ، معنا و حیطه آن حقوق باید مشابه همان حقوق برخاسته از کنوانسیون باشد . این مقرر اتحادیه را از اعمال حمایت گسترده تر باز نمی دارد .

¹⁰⁴ Cruz Villalon in Case 120/10 . European Air Transport [2011] I-07865

پرونده آرانگو نیز دیوان به همین سیاق بیان نمود که با عنایت به بند ۳ ماده ۵۲ توجه به رویه دیوان اروپایی ضرورت دارد.

با عنایت به آنچه تا کنون بیان شد می توان گفت هر چند دیوان تا پیش از الحاق اتحادیه به کنوانسیون قانونا به آراء استراسبورگ ملتزم نیست، اما در عین حال با توجه به بند ۳ ماده ۶ معاهده اتحادیه اروپا و بند ۳ ماده ۵۲ منشور نمی تواند بطور کلی رویه دیوان اروپایی را نادیده بگیرد. و چنین تعهدی نه از کنوانسیون بلکه از حقوق اتحادیه برمی آید. همچنین این دیدگاه که آراء دیوان اروپایی قانونا الزام آور نیستند، از رویه ی دیوان در ارتباط با موافقتنامه های بین المللی اتحادیه نیز قابل استنباط است. دیوان هرگز پذیرای نیروی الزام آور تصمیمات محاکم قضایی خارجی نبوده است، زیرا همواره بر طبل خودمختاری نظم حقوقی اتحادیه می کوبد. به عنوان شاهد این اظهار می توان به پرونده کادی و نظریه ۲/۱۳ دیوان اشاره نمود که حاکی از عدم تمایل این مرجع به محدود شدن است، امری که احتمال صدور تفاسیر واگرایی این محکمه را مطرح می سازد^{۱۰۵}. به همین جهت عموما دیوان دادگستری رویه دیوان اروپایی را به عنوان منبع الهام و به صورت غیرمستقیم به کار می بندد تا رویه ی استراسبورگ را از دایره نظم حقوقی اتحادیه خارج کرده، اعلام نماید که پرونده های لوکزامبورگ متفاوتند.

نتیجه گیری: گفتمان میان دو محکمه

با توجه به آنچه تا کنون بیان شد، دیوان دادگستری را محکمه ای یافتیم که با هدف تقویت بازار و همگرایی اقتصادی شکل گرفته که هر چند هرگز محکمه ای حقوق بشری نبوده، جهت حفظ خودمختاری و تفوق قوانین اتحادیه، در بلندای زمان لاجرم حامی حقوق بنیادین بشر گشته است. در ابتدای این مسیر آراء خود را به پشتوانه ی کنوانسیون و رویه ی دیوان اروپایی حقوق بشر صادر می نمود. اما از سال ۲۰۰۹ با لازم الاجرا شدن منشور، شاهد رویگردانی از کنوانسیون به سمت منشور حقوق بنیادین که کاتالوگ حقوق بشری اتحادیه به شمار می آید، بودیم. نقش منشور در تقویت این خودمختاری به ویژه از رهگذر رویه دیوان در قضایای آکربرگ و ملونی در سال ۲۰۱۳ بسیار شایان توجه بود. به قسمی که سطح حمایت از حقوق بشر در رویه ی دیوان بر اساس مقتضیات منشور رقم می خورد. اینچنین رویه ای البته برای از بین بردن شکاف میان کنوانسیون و منشور و تضمین همکاری هماهنگ میان محاکم اروپایی نفعی در پی نداشت. رویکردی که در نهایت در پی ویران کردن معاهده الحاق برآمد و در دسامبر ۲۰۱۴ در قامت صدور نظریه ۲/۱۳ چنان ظهور کرد، به طوریکه گویا دیوان به بهای پافشاری بر حفظ خود مختاری قوانین اتحادیه و تحکیم موقعیت خود، الحاق اتحادیه به کنوانسیون را به طور کلی منتفی ساخت. پیام عملکرد دیوان حمایت از صلاحیت انحصاری خود بود تا حمایت از حقوق بشر و بستن شکاف طولانی مدت موجود در حمایت از حقوق بشر در اتحادیه. فقدان روحیه سازندگی در این فرایند تاریخی از جانب دیوان، حکایت از اصطکاک با سیستم کنوانسیون داشت به گونه ای که به نظر می رسید رابطه ی دو محکمه به بن بست رسیده باشد. جدایی میان دو سیستم حقوقی اتحادیه، خطر واگرایی تفاسیر از حقوق بنیادین توسط محکمه ی لوکزامبورگ و استراسبورگ را به دنبال دارد به گونه ای که جامعیت فضای حقوقی اروپا را با چالش روبرو می سازد. چند پارگی

^{۱۰۵} در پرونده کادی، دیوان معاهده جامعه ی اروپایی را به عنوان « یک سیستم حقوقی خودمختار » توصیف نمود که تحت الشعاع هیچ موافقتنامه ی بین المللی دیگری قرار نمی گیرد.

حقوقی اتحادیه در حوزه حمایت از حقوق بنیادین چالشی بزرگ فراروی اعتبار، اوتوریته و آینده ی بلند مدت سیستم کنوانسیون به شمار می رود .

اما رویکرد منفی عمومی که پس از صدور نظریه ی ۲/۱۳ نسبت به عملکرد دیوان ایجاد شد ، این نهاد را برآن داشت تا با کاستن از تعارضات موجود ، همچون بحث شناسایی و اعتماد متقابل در زمینه آزادی ، امنیت و عدالت که از جمله تنش های میان لوکزامبورگ و استراسبورگ به شمار می رفت ، در جهت آشتی جویی میان ارزشها و منافع متعارض برآید (به طور مثال در پرونده های آرانویسی و ^{۱۰۶} کالدراارو) .

از این پس دیوان ناگزیر است از تعارض آشکار با دیوان اروپایی اجتناب نماید ، چرا که گذشته از تمایلی مبنی بر ایجاد همگرایی در آراء ، کشش مشخص دیگری در آراء قضات وجود دارد مبنی بر اینکه در جهت ایفاء تعهدات به دولت های عضو در زمینه ی حقوق اتحادیه و کنوانسیون یاری رسانند . به گونه ای که دول عضو خود را متعهد به دو امر مجزا ندانند و رد انتخاب میان یکی از آن دو سرگردان نشوند . لذا اتحادیه و کنوانسیون نباید به مثابه دو مسیر جداگانه فراروی دول عضو ظاهر شوند . به همین منظور قضات باید در رسیدگی ، در مورد آن دسته از حقوق منشور که برگرفته از کنوانسیون می باشند ، در رویه ی استراسبورگ غور نمایند .

پس از آنکه در سال ۲۰۱۴ به نظر می رسید روابط میان دو محکمه به بن بست رسیده است ، عملکرد بعدی دیوان حاکی از آگاهی این محکمه از تبعات مشکل آفرین بالقوه در اعمال خود کار دکتترین های حقوقی اتحادیه همچون اصل اعتماد متقابل است . بنابراین می توان تمایل جدی به برقراری گفتگوهای مجدد میان دو محکمه را از نشست هایی که قضات پیرامون رویه های اخیر این دو نهاد برگزار می کنند ، استنباط نمود . برقراری دیالوگ قضایی میان محاکم که منجر به انتقال دانش قضایی شده ، ادراک مسائل حقوقی را برای دیگر نهادها نیز تسهیل نماید ، مجراهای ارتباطی میان این مراجع را هموار نموده چنانکه دغدغه های مشترک به شکلی غیر رسمی امکان طرح یابند ، در این زمینه بسیار راهگشا خواهد بود .

هرچند شکاف میان کنوانسیون و حقوق اتحادیه همچنان پابرجاست ، به نظر می رسد برقراری رابطه ی مجدد میان آن ها مستلزم تغییر دیدگاه ها باشد . ضوابط حقوق بشر نباید صرفا به منزله ابزاری جهت نیل به سایر اهداف (همچون تسهیل همکاری های اقتصادی) انگاشته شوند . همچنین نباید در حکم موانعی مزاحم فراروی دکتترین های حقوقی اتحادیه همچون اعتماد بین الدولتی و برتری قوانین اتحادیه (چنانکه از نظریه ۲/۱۳ بر می آید) در نظر گرفته شوند . در حقیقت دکتترین های حقوقی را باید به منزله ابزاری جهت نیل به ارزش های مشترک تلقی نمود ^{۱۰۷} . تردیدی نیست که گفتمان های قضایی میان این دو دادگاه که ثمره ی صلاحیت های همسوی آنهاست ، منجر به ارتقاء سطح حمایت از حقوق بنیادین در اتحادیه خواهد شد .

¹⁰⁶ C-404/15 and C-659/15 PPU , Aranoyisi and Caldararu [2016]

¹⁰⁷ برای درک بهتر موضوع به بیانات قاضی Frans Timmermans در ۱۲ آوریل ۲۰۱۷ در ارتباط با حکومت قانون در مجارستان ، مراجعه نمایید:

http://europa.eu/rapid/press-release-SPEECH-17-966_en.htm

منابع

مقالات فارسی

- رحمت الله فرخی ، محمد حسین رمضانی قوام آبادی و سیدقاسم زمانی ، « نقش دیوان اروپایی دادگستری در توسعه ی وحدت حقوقی اتحادیه ی اروپا »، فصلنامه ی پژوهش حقوق عمومی ۴۹ (۱۳۹۴) : ۵۷-۸۳
- قدیرلی ، نرگس و حوریه حسینی نژاد ، « دکترین حمایت برابر : تزلزل در اصل تفکیک در نظام مسئولیت بین المللی سازمان ها » ، پژوهش حقوق عمومی ۲۲ ، شماره ۷۰ (۱۴۰۰) : ۳۴۶-۳۷۳

Articles

- Dean .Spielmann . “The Judicial Dialogue between the European Court of Justice and the European Court of Human Rights or how to remain good neighbors after the Opinion 2/13 “ , Brussels,FRAME 27 March 2017 :1_10
- S.Peers , “The CJEU and the EU’s Accession to the ECHR : a clear and present danger to human rights protection” ,EU Law Analysis.blogspot.co.uk/2014/12/the_cjeu_and_eus_accession_to_echr.html
- Alexandros .I.Kargopoulos , “ECHR and the CJEU Competing , Overlapping or Supplementary Competencies?”(2015), in: eucrim.eu/articles/echr_and_cjeu, doi:10.30709
- Martin .Kuijjer “The Challenging Relationship between the European Convention on Human Rights and the EU Legal Order : Consequences of Delayed Accession” , The International Journal of Human Rights (2020) , vol.24.No.7 :998_1010
- Christian Timmermans , “Will the accession of the EU to the European Convention of Human Rights fundamentally change the relationship between the Luxembourg and Strasbourg Courts ?” Judicial Cooperation in Private Law , European University Institute(2013)Florence, Italy, 15_16_04, 2013.
- Alexandros .I.Kargopoulos, “The Presumption of equivalent protection rebutted : The right to a fair trial in criminal proceedings in the ECHR and EU law” in Konstantin Dzehtsiarou and others(eds.) ,Human Rights Law in Europa : the influence , overlaps and contradictions of the EU and ECHR , Routledge research in human rights law(2014) :1_298
- Eleni .Herlin Karnell , “Recent Developments in Substantive and Procedural EU Criminal Law – Challenges and Opportunities” , in Maria Bergstorm and Anna Johnson Cornell (eds), European Police and Criminal Cooperation ,Hart Publishing (2014) :1_25.
- Aexandros.I.Kargopoulos , “ECHR and the CJEU’s Competing , overlapping or Supplementary Competences” , The European Criminal Law Associations Forum ,doi :10.30709/eurocim-2015-012.
- Diego. Acosta Arcarazo , C. Murphy , “ Rethinking Europe’s Freedom , Security and Justice” in C.C.Murphy , D.Acosta Arcarazo (eds) , EU Security and Justice Law : After Lisbon and Stockholm , Hart Publishing (2014) : 50_85
- Satian .Johansen , “The European Union Accession to the ECHR : as seen from Strasburg” University of Oslo, Faculty of Law , Legal Studies Research , Paper Series , no.29(2012):15_48.
- Koen.Lenaerts , “La vie Apres l’Avis : Exploring the Principle of Mutual (Not Yet Blind) Trust” , Common Market Law Review(2017) :800_852.

- Allan .Rosas , “The European Court of Justice in context : forms and patterns of judicial dialogue” , European Journal of Legal Studies, vol.1,no.2(2007) :5_25.
- Jorag .Polakiewicz , “EU Law and the ECHR : Will EU Accession to the European Convention on Human Rights Square the Circle?” , Europa-Institute , Saarland University(2013) :1-35.
- Grainne.de Burca , “After the EU Charter of Fundamental Rights : the Court of Justice as a human rights adjudicator” , Maastricht Journal of European and Comparative Law , vol.20 ,no.2(2013) :150_185.
- Konard. Schiemann , “A response to judge as comparatist” , Tulane Law Review ,vol.80 (2005-2006) , 281_297.
- S. Douglas .Scott , “The Court of Justice of the European Union and the European Court of Human Rights after Lisbon” ,in S.De Vires et al.(eds),The Protection of Fundamental Rights in the EU after Lisbon(Oxford :Hart 2013) , 153_179
- S. Douglas -Scott , “A tale of two courts : Luxembourg , Strasburg and the growing European Human Rights acquis” , Common Market Law Review , vol.43(2006): 629_665.
- Hanneke. Senden , “Interpretation of fundamental rights in a multilevel legal system . An analysis of the European Court of Human Rights and the Court of Justice of the European Union” (Antwerp:Intersenita 2011): 350_375.
- Sara. Iglesias Sanchez , “The Court and the Charter : the impact of entry into force of the Lisbon Treaty on the ECJ’s approach to fundamental rights , Common Market Law Review , vol.49 ,no.5 ,(2012), 1565_1611
- Jasper.Krommendijk , “The Use of ECtHR Case Law by the CJEU after Lisbon : The View of The Luxemburg Insiders” , Maastricht Faculty of Law Working Paper No.2015-06 (2015) :20_45.
- Eleni.Frantziou , “Further Developments in the Right to be Forgotten” ,Human Rights Law Review , vol.14(2014) : 761_777.
- Leonard.Besselink , “The CJEU as European Supreme Court : Setting Aside Citizen’s Rights for EU Law Supremacy” ,18 August 2014, at: <http://www.verfassungblog.de/CJEU-european-supreme-court-setting-aside-citizens-rights-eu-law-supremacy>
- P.Oliver , “Case C-279/09 , Common Market Law Review” , vol.48 , no.6 (2011): 2023_2040.
- ¹ Christina .Eckes , “EU accession to the ECtHR : between autonomy and adaption” , Modern Law Review , vol.76 , no.2 (2013) :254_285.

Cases

- CJEU, Case C-399/11[2013] Stefano Melloni v Ministerio Fiscal
- ECtHr [GC] 18 December 1996 , Loizidou v. Turkey (merits),appl.no.15318/89
- Case 1/58 /Stork v High Authority [1959] ECR 17 ; Joined Cases 36/37/38 and 40/59 , Geitling v High Authority [1960] ECR 423 and Case 40/64 ,Sgarlata v Commission [1965]ECR 215
- Case 4/37, Nold II [1974] ECR 508
- Case 36/75 , Ruttilli[1975]ECR 1219
- Case 149/77, Defrenne v Sabena[1978]ECR 1365
- Case 44/79,Hauer v Land Rheinland-Pfalz[1979]ECR 3727
- Case155/79 , A.M. & S.[1982] ECr 1575
- CJEU C-261/09 Mantello [2010] ECR I-11477
- ECtHR , Soering v.UK , no14038/88 , Series A_161
- ECtHR ,Al-Saadoon and Mufdhi v.UK , no61498/08,2010
- CJEU , Opinion of Advocate General Bot , C-399/11, Stefano Melloni v. Ministero Fiscal
- Bosphorus v. Ireland ,Case C-84/95[1996]
- Michaud v. France, app.no.12323/11[2012]
- Povse v. Austria,app.no.3890/11[2013]
- ECtHR , Mathews v. the United Kingdom ,app.no.24833/94, Reports of Judgments and Decisions 1999-I
- CJEU,314/85 Foto-Frost[1987]ECR 452
- CJEU Judgment in Dorobantu ,2019, C-128/18.
- ECtHR Judgment in Big Brothers Watch and Others v. United Kingdom , app.no.58170/13,62322/14

- CJEU Judgment in IR v. JQ , 2018 ,C-68/17
- Case 13/94, P&S [1996] I-2143
- Case 341/06 P,Chronopost [2008] I-04777
- Joined cases 482/01 and 493/01 , Orfanopoulos [2004] , ECR I -05257
- Case 274/99 P, Collony v. Commission [2011] I-01611
- ECtHR , Bosphorus Hava Yollari Turizm ve Ticaret Anonim Sirketi v. Ireland , App.No.45036/98 , Judgment Strasbourg 30 June 2005
- Joined Cases 402/05 P and C-415105P , Kadi [2008]I-06351
- Joined Cases C-411/10 and C-493/10 , N.S and others [2011] I-13905
- Case 277/09 P, KME v. Commission [2011] I-12789
- Case 357/09 Kadzoev [2009] I-11/89
- Case 386/10 P ,Chalkor v. Commission [2011] ECR I-13085
- Case 396/11 , Radu [2013]
- Case C-105/03 , Criminal proceedings against Maria Pupino [2005]
- Case C-617/10 , Akerberg v. Hans Akerberg Fransson [2013]
- Case 510/11 P , Kone v Commission [2013]

- Case C501/11 , Schindler v. Commission [2013]
- Case 465/07 ,Elgafaji [2009] I-00921
- C-404/15 and C-659/15 PPU , Aranoyssi and Caldararu [2016]

Documents

- European Convention on Human Rights (the Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms)1953
- Charter of Fundamental Rights of the European Union 2009
- Treaty on the Functioning of the European Union
- Opinion 2/13 of the Court of Justice of the European Union